

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# اخلاق اسلامی (۱)

پایه دهم

دوره دوم متوسطه

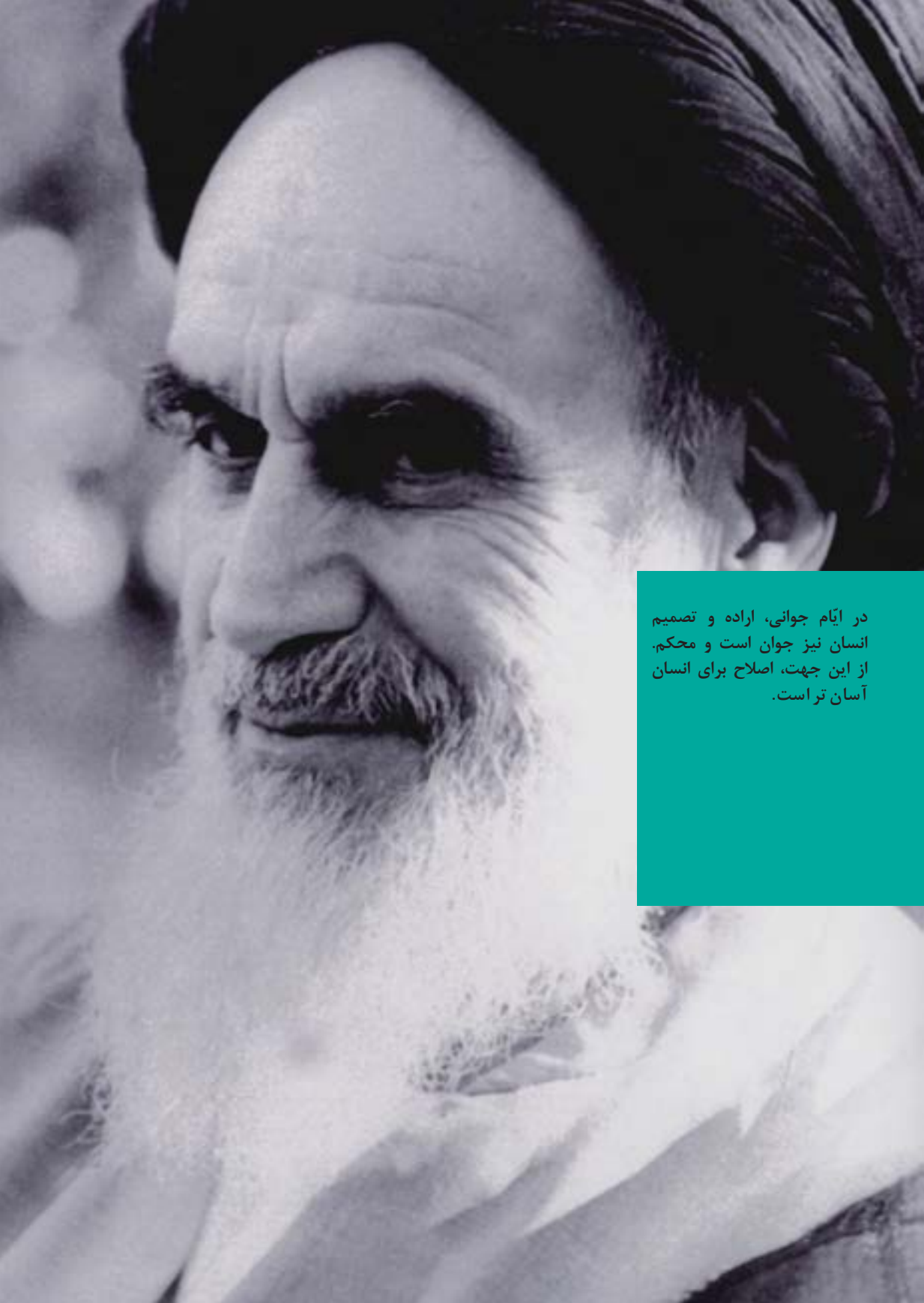
۱۳۹۵



وزارت آموزش و پرورش  
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

- نام کتاب: اخلاق اسلامی (۱) - پایه دهم دوره دوم متوسطه - ۱۱۰۲۳۵
- پدیدآورنده: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
- مدیریت برنامه‌ریزی درسی و تألیف: دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری
- شناسه افزوده برنامه‌ریزی و تألیف: محمدمهدی اعتصامی، فضل‌الله خالقیان، سیدسعید سیدحسینی، محمود متوسل آرانی، حمیدرضا تمدن (اعضای شورای برنامه‌ریزی)
- مدیریت آماده‌سازی هنری: علی ناسخیان، سیدمحمد دلبری (اعضای گروه تألیف)
- شناسه افزوده آماده‌سازی: اداره کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی
- نشانی سازمان: لیدا نیک‌روش (مدیر امور فنی و چاپ) - جواد صغری (مدیر هنری، طراح گرافیک، طراح جلد) - بهرام پرچمی، احمد رضا امینی، حمید ثابت کلاچاهی (امور آماده‌سازی)
- تهران: خیابان ایرانشهر شمالی - ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش (شهید موسوی) تلفن: ۸۸۸۳۱۱۶-۹، دورنگار: ۸۸۳۰۹۲۶۶، کد پستی: ۱۵۸۴۷۴۷۳۵۹
- وبگاه: [www.irtextbook.ir](http://www.irtextbook.ir) و [www.chap.sch.ir](http://www.chap.sch.ir)
- ناشر: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران تهران: کیلومتر ۱۷ جاده مخصوص کرج - خیابان ۶۱ (داروپخش) تلفن: ۴۴۹۸۵۱۶-۵، دورنگار: ۴۴۹۸۵۱۶۰، صندوق پستی: ۳۷۵۱۵-۱۳۹
- چاپخانه: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران «سهامی خاص»
- سال انتشار و نوبت چاپ: چاپ اول ۱۳۹۵

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۰۵-۲۲۶۵-۳  
ISBN: 978-964-05-2265-3



در ایّام جوانی، اراده و تصمیم  
انسان نیز جوان است و محکم.  
از این جهت، اصلاح برای انسان  
آسان تر است.

کلیه حقوق مادی و معنوی این کتاب متعلق به سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش است و هرگونه استفاده از کتاب و اجزای آن به‌صورت چاپی و الکترونیکی و ارائه در پایگاه‌های مجازی، نمایش، اقتباس، تلخیص، تبدیل، ترجمه، عکس‌برداری، نقاشی، تهیه فیلم و تکثیر به هر شکل و نوع، بدون کسب مجوز ممنوع است و متخلفان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.



# فهرست مطالب

۸	چیستی اخلاق	درس اول :
۱۳	کمال ما	درس دوم :
۱۹	هدایت الهی در مسیر کمال	درس سوم :
۲۵	هادیان واقعی ، هادیان پنداری	درس چهارم :
۳۲	آهنگ سفر	درس پنجم :
۴۱	محبت به خدا	درس ششم :
۴۹	تفکر	درس هفتم :
۶۰	راز اعتماد	درس هشتم :
۶۷	تکبر	درس نهم :

# سخنی با دانش آموزان

## سخنی با دانش آموزان

ضمن عرض سلام، ورودتان به دوره دوم متوسطه را خیر مقدم و انتخاب ارزشمند و مهم‌تان که فراگیری آموزه‌های قرآن کریم و اهل بیت علیهم‌السلام است را تبریک می‌گوییم.

خداوند متعال در قرآن کریم، پیامبر مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را به سبب اخلاق نیکو می‌ستاید (قلم، ۴) و همچنین موفقیت ایشان در تبلیغ و هدایت مردم را همین حُسن خلق بیان می‌دارد (آل عمران، ۱۵۹).

بدون شک، تبلیغ دین و علاقمند نمودن مردم جهان به مذهب تشیع نیز محتاج همین خلق نیکو در روابط یک مسلمان با خود، خانواده و جامعه و... است.

بنابراین، توجه به این نکته برای دانش‌آموزان رشته علوم و معارف اسلامی که هر یک ان‌شاءالله در آینده به شکل‌های گوناگون از دعوت‌کنندگان به دین مبین اسلام هستند، بسیار ضروری است.

کتاب حاضر نیز با در نظر گرفتن ابعاد گوناگون انسان (فردی - خانوادگی - اجتماعی) به معرفی اخلاق

به عنوان یک علم و همچنین بیان جلوه‌های آن در سیره معصومین علیهم‌السلام و بزرگان دین پرداخته است.

اما آنچه در راه نهادینه کردن صفات پسندیده و دور کردن ویژگی‌های ناشایست در وجود انسان ضروری است، رعایت دو اصل «اختصار» و «استمرار» است. امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «قَلِيلٌ مَدْوْمٌ عَلَيْهِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُوءٍ مِنْهُ»؛ یعنی کار اندکی که بر آن مداومت شود از کار بسیاری که موجب خستگی و ملامت می‌شود بهتر است.

بنابراین، خواهشمند است مطالب این کتاب را به دور از روش‌های ناکارآمد همچون «حفظ کردن» و

«خواندن برای امتحان» و... دنبال نمایید تا شیرینی آن و تأثیرگذاری معارف اهل بیت علیهم‌السلام را نیز در خود

احساس نمایید و تا پایان آن در کسب سایر فضائل، کوشا باشید.

موفق و سربلند باشید



# چیستی اخلاق

خداوند متعال در سوره مبارکه قلم، پیغمبرش را این گونه می ستاید :

«وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»<sup>۱</sup>

«و تو ای پیامبر، دارای اخلاق بزرگی هستی.»

و در روایتی از آن حضرت می خوانیم :

«عَلَيْكُمْ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَعْثُرُ بِهَا»<sup>۲</sup>

«بر شما باد اخلاق ستوده، چرا که خدای بزرگ مرا بدان

مبعوث فرموده است.»

محور آیه و روایت بالا «اخلاق» است.

شما از «اخلاق» و «خلق نیکو» چه برداشتی دارید؟

آیا با معنای «خُلُق» آشنا هستید؟

چه انسانی را «انسان اخلاقی» می دانید؟

۱. سوره قلم، ۴

۲. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۸۳

## خُلُق و خَلَق

خُلُق و خَلَق از یک ریشه‌اند. خَلَق انسان که طبیعت اوست، شامل غرائز، احساسات و استعدادهای انسان است و اختیار و عمل در به دست آوردن آنها هیچ‌گونه دخالتی ندارد، مانند حس کنجکاوی، حق‌طلبی، عدالت‌خواهی و امثال آن که در سرشت و طبیعت هر انسانی قرار داده شده است. چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید:

«وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ»<sup>۱</sup>

خُلُق در لغت به معنای خوی و سرشت است<sup>۲</sup> و شامل صفاتی است که با عمل و اختیار انسان به تدریج برای او ایجاد می‌شود و تغییرپذیر است. اگر از استعدادها و صفات خداداده خوب بهره‌برداری شود و انسان محاسن اخلاقی را کسب کند، صاحب ملکات شایسته و مکارم اخلاق می‌شود و اگر از این استعدادهای خدادادی خوب بهره‌برداری نشود، دارای صفات اکتسابی ناپسند شده و رذیلت‌های اخلاقی ملکه‌ او خواهد شد.

## معنای اخلاق

انسان در کارهایی که با اراده و اختیار خود انجام می‌دهد، غالباً محتاج به تدبیر و تفکر است؛ یعنی هرکاری که بخواهد انجام دهد، ابتدا خود آن کار و سپس منافع و ضررهایی که در آن وجود دارد را تصویر کرده و پس از تصدیق به منافع و فایده‌های آن، اقدام به آن کار می‌کند.

در بعضی از کارها، انسان در اثر تکرار زیاد آن کار، به طور خودکار عمل می‌کند. مانند شخص بخشنده به هنگام، کمک به نیازمندان و یا فرد شجاع در رفتن به میدان نبرد و حمله به دشمن؛ چرا که این اعمال در اثر تکرار در وجودشان رسوخ کرده و به صورت ملکه در آنها شکل گرفته است. این ملکه راسخه در نفس را خُلُق می‌گویند.

اخلاق، جمع خُلُق است. بنابراین، اخلاق عبارت است از ملکات نفسانی که به سبب آن، کارها به آسانی و صرف زمان اندک از انسان صادر می‌شود. البته این به معنای نیاز نداشتن به

۱. سورة تغابن، ۳

۲. راغب اصفهانی، معجم مفردات الفاظ قرآن، ص ۱۵۹

تفکر نیست. در هر عمل اختیاری انسان، حتماً تفکر هست. اما در این اعمال، تفکر، بسیار سهل و سریع انجام بگیرد. در حقیقت، در این قبیل اعمال، در جهت مخالف، تحریکی وجود ندارد تا انسان در هنگام تفکر به دو سمت کشیده شود، بلکه به راحتی در فکر و اندیشه خود، این قبیل اعمال را برمی‌گزیند و اراده می‌کند و انجام می‌دهد. اگر یک فضیلت اخلاقی در انسان به صورت ملکه درآید عمل مربوطه به آن به آسانی و راحتی مورد توجه نفس قرار می‌گیرد و آن را اراده می‌کند.



## انسان اخلاقی

در بینش الهی، کسانی را انسان اخلاقی و صاحب حُسن خلق می‌دانند که مُتَخَلِّق به اخلاق الهی و مؤدَّب به آداب دینی بوده و در همه موضوعات و مسائل، پایبند به دستورات دین و عامل به آنها باشند. اگر خلق و خوی پیامبر گرامی اسلام ﷺ را تحلیل و بررسی کنیم، جز قرآن و دستورات آن، چیز دیگری مشاهده نکرده و وجود شریفش را قرآن مجسم خواهیم یافت.

حُسن خلق منحصر در خوش‌زبانی و خوش‌رفتاری با مردم نیست. گرچه آنها نیز بخشی از اخلاق بوده و حائز اهمیت است. از این‌روست که در روایات معصومین علیهم‌السلام، حسن خلق را به اوصاف متعددی از قبیل صبر، سخاوت، تواضع، حلم و بردباری، رفتار ملائیم با مردم،

پرهیزکاری و پاکدامنی، دوری از گناه، طلب روزی حلال و توسعه در زندگی خانوادگی، رفتار خوب، کلام طیب و برخورد با بندگان خدا با چهره گشاده و امثال اینها تعریف کرده‌اند.<sup>۱</sup>

بنابراین معیار و ملاک اخلاق نیک و حسن خلق، تنها برخورد خوب و خوش اخلاقی نیست. بلکه هر عمل یا صفتی که باعث کمال انسان شود در دایره عمل و صفت اخلاقی قرار می‌گیرد و صاحب آن را دارای حُسن خلق می‌دانیم و البته پروردگاری که انسان را آفریده و بر زوایای پنهان و آشکار وجود او از همه آگاه‌تر است، بهتر از هرکسی می‌تواند افعال و صفاتی را که موجب کمال بشر از حیث فردی و اجتماعی می‌شود، تعیین کند؛ چنان که قرآن می‌فرماید:

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلِمَ مَا تُسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ<sup>۲</sup>»

«ما انسان را آفریدیم و آنچه را نفسش به آن وسوسه می‌کند، آگاهیم.»

## علم اخلاق چیست؟

علم اخلاق عبارت است از علم چگونه زیستن. این چگونگی، هم رفتار انسان را شامل می‌شود و هم ملکات و کیفیات نفسانی را. یعنی علم به اینکه انسان در دو بُعد فردی و اجتماعی چگونه باید رفتار کند و بدین صورت به سعادت و کمال نهایی خود برسد.

## موضوع علم اخلاق

«رفتارهای اختیاری انسان و ملکات و روحيات او» و به عبارت دیگر اعمال و صفات نیک و بد، به لحاظ قابل اکتساب بودن و قابل اجتناب بودن موضوع علم اخلاق است. علم اخلاق به خاطر ارزشمندی موضوع آن در رتبه دوم پس از علم توحید قرار دارد. موضوع این علم، انسان جوای کمال است، یعنی انسانی که مقصد خود را طی منازل کمال و نیل به کمال نهایی که همان ملاقات خدا است (لقاء الله) قرار داده است، چنین انسانی اشرف

۱. حبیب‌الله طاهری، درس‌هایی از اخلاق اسلامی، ص ۱۷ و ۱۸

۲. سوره ق، ۱۶

مخلوقات و برترین موجودات است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید :

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ  
عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»

«و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنها را در خشکی و دریا سیر  
دادیم و از نعمت‌های پاکیزه روزی بخشیدیم و آنها را بر بسیاری از مخلوقات  
خود، برتری دادیم، برتری کامل.»

انسان سرشتی پاک و الهی دارد. خداوند انسان را بر فطرت و سرشت نیکو و متعالی  
آفریده است. لطف و محبت بی‌کران خداوندی نصیب انسان شده، تا بدان‌جا که او را خلیفه  
و جانشین خویش در روی زمین قرار داده و او را از موهبت گران‌بهارترین چیز، یعنی عقل  
بهره‌مند ساخته است.



## کمال ما

انسان کمالات و زیبایی‌ها را دوست دارد و به هر میزان که به آنها دست می‌یابد، احساس شادی و نشاط و لذت می‌کند. علم، ادب، ثروت، شجاعت و قدرت، از این قبیل‌اند. یک دانشمند از رسیدن به حقایق علمی لذت می‌برد و ... .

اما انسان‌ها در شناخت کمال و مصداق آن و اینکه چه چیزی کمال است، اختلاف دارند و هرکسی برای خود چیزی را کمال پنداشته و در طلب آن می‌کوشد. برخی پست و مقام ظاهری را برای خود کمال می‌دانند و تمام توانشان را صرف به دست آوردن آن می‌نمایند. برخی تمام همتشان، کسب مال و ثروت است و آن را کمال می‌دانند. حتی برخی شرف و کمال خود را در کثرت فرزندان و قبیله خود دانسته‌اند و گروهی، کمال انسان را در قدرت و سیطره و نفوذ بر دیگران خلاصه کرده‌اند.

در درس پیش دانستیم هدف سلوک اخلاقی، رساندن انسان به کمال نهایی است. به راستی کمال نهایی انسان چیست؟

## ضرورت تناسب کمال انسان با ویژگی‌هایش

همه انسان‌ها، طالب کمال‌اند. حس کمال‌خواهی و حتی حس برتر بودن از دیگران در خوبی‌ها از خواسته‌های مشترک انسان‌هاست. از سوی دیگر، انسان‌ها همه خوبی‌های موجودات دیگر و حتی بالاتر از آن را طلب می‌کنند. آنها طالب تمام خوبی‌ها و زیبایی‌ها هستند، نه بخشی از آنها.

ویژگی بارز دیگر آدمی بی‌نهایت‌طلبی اوست. استعداد انسان در علم، شجاعت، محبت، کرامت و بسیاری از خوبی‌های دیگر پایان ندارد و ظرف وجود او در کسب این امور نه تنها سیراب نمی‌شود بلکه عطش او در دستیابی به خواسته‌هایش افزون می‌گردد و به دنبال چیزی است که هرگز پایان نیابد و تمام نشود. انسان بی‌نهایت هر چیز را می‌خواهد. این در حالی است که حیوانات و گیاهان وقتی به سرحدی از رشد و کمال می‌رسند، متوقف می‌شوند، انگار پایان یافته و دیگر آرزویی ندارند.

یکی دیگر از ویژگی‌های انسان آن است که نهال وجود او در مسیر رسیدن به کمال، به دست خودش رشد می‌کند و به همین جهت، مسئول سرنوشت خویش است. اما گیاهان به طور طبیعی و حیوان به نحو غریزی استعدادهای خود را شکوفا می‌کنند.

با توجه به این اوصاف و ویژگی‌هاست که وقتی در کمالاتی که انسان‌ها برای خود انتخاب نموده‌اند تأمل می‌کنیم، درمی‌یابیم برخی زودگذر و محدودند، برخی نامحدود و جاودانه‌اند،



برخی سطحی و ظاهری‌اند، برخی عمیق و درونی و برخی با ارزش‌ترند و برخی کم‌ارزش‌تر. به راستی، کدام کمال می‌تواند پاسخگوی حقیقت بی‌نهایت‌طلب و تنوع‌طلب انسان باشد؟ و می‌تواند لذت و نشاط را در وجود انسان شعله‌ور سازد؟ در حالی که جاودانه، نامحدود، عمیق و ارزشمند باشد.

اگر روح انسان خوبی‌ها را به صورت بی‌پایان می‌خواهد، به‌راستی رسیدن به کدام کمال می‌تواند روح پایان‌ناپذیر او را سیراب کند؟

## برترین کمال

با تأمل در درون خود درمی‌یابیم که همواره در جست‌وجوی سرچشمه خوبی‌ها و زیبایی‌هایم و تا به آن نرسیم آرام و قرار نمی‌گیریم. خداوند مبدأ و سرچشمه همه خوبی‌هاست.

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»<sup>۱</sup>

خوبی‌های او پایان‌ناپذیر و جاودانه است.

«مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»<sup>۲</sup>

هر خوبی در این جهان و در آن جهان از اوست. بنابراین، شایسته است که تنها تقرب و نزدیکی به خدای بزرگ، کمال و مقصد نهایی انسان باشد.

ای دوست شکر بهتری آن که شکر سازد؟ خوبی قمر بهتری آن که قمر سازد؟

ای باغ تویی خوش‌تر یا گلشن و گل در تو؟ یا آن که بر آرد گل، صد نرگس تر سازد؟

ای عقل تو به باشی در دانش و در بینش یا آن که به هر لحظه صد عقل و نظر سازد؟

(دیوان شمس مولوی)

۱. سوره طه، ۸

۲. سوره نحل، ۹۶

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا

فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ<sup>۱</sup>»

«هر کس نعمت و پاداش دنیا را می‌خواهد

بداند که نعمت و پاداش دنیا و آخرت، هر دو نزد خداست.»

از این روست که همه انبیاء و اولیاء الهی علیهم‌السلام «قرب به خدا» را هدف خود برمی‌گزیدند و تنها وسیله نجات از عذاب الهی و رسیدن به سعادت ابدی می‌دانستند و مردم را بدان دعوت می‌کردند.

قرب به خدا، تنها کمالی است که در مراحل مختلف زندگی دنیوی و اخروی همراه انسان بوده و در همه جا باعث جاه و جلال و آبرومندی است و ابداً زوال نمی‌پذیرد زیرا کمال مطلق، عزت و شرف مطلق، برای خداست. هر کس کمالی و عزتی می‌خواهد باید به سوی او رفته و در پرتو رحمتش به کمالی برسد. قرآن کریم در جایی عزت و شرف را برای خدا و رسول خدا و مؤمنین دانسته است.

«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ<sup>۲</sup>»

و در جای دیگر، عزت را منحصر در خدا دانسته است :

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً<sup>۳</sup>»

امیرمؤمنان نیز در دعای کمیل از خدا می‌خواهد که او را از کسانی قرار دهد که به قرب او مشتاق بوده و به او همانند بندگان مخلص او نزدیک شده باشد.

نکته : در برخی روایات، امور دیگری مثل تفقه در دین، صبر در مصایب، زندگی خداپسندانه<sup>۴</sup>، عقل<sup>۵</sup>، مخالفت با هوای نفس<sup>۶</sup>، تقوا<sup>۷</sup> و ... ، کمال انسان معرفی شده است. چه نسبتی میان این کمالات و «قرب» وجود دارد؟

۱. سوره نساء، ۱۳۴

۲. سوره منافقون، ۸

۳. سوره فاطر، ۱۰

۴. قال الباقر علیه‌السلام : الكمال كل الكمال التفقه في الدين والصبر على النائيه وتقدير المعيشه (بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۷۲)

۵. کمال الرجل عقله و قيمته فضله (ميزان الحکمه، ج ۸، ص ۴۵۶)

۶. الکامل من غلب هواه بعقله (ميزان الحکمه، ج ۸، ص ۴۵۷)

۷. قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم في جواب السائل في الكمال : تقوى الله عزوجل احسن الخلق (بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۹۰)

این امور، کمال نهایی نیستند بلکه کمال متوسطه‌اند که انسان به وسیله این امور، رضای الهی را جلب می‌کند و یکی پس از دیگری نردبان ترقی را طی می‌نماید و به سیر صعودی ادامه می‌دهد. از منزلی به منزل بالاتر و برتر رسیده تا به سر منزل نهایی خویش که همان قرب به خداست، برسد. مثلاً آنجا که تقوا به عنوان کمال انسان معرفی شده است در قرآن کریم به عنوان زاد و توشه به حساب آمده است که اگر کسی خرجی سفر را تقوا قرار دهد یقیناً به مقصد می‌رسد. زاد و توشه سفر، مقصد و کمال نهایی یک انسان نیست، بلکه کمال او رسیدن به مقصد و وصال یار است.

لذا ما به همه این امور به عنوان کمال متوسط و منازل بین راه می‌نگریم که البته شرط رسیدن به کمال نهایی است.

## چیستی قرب الهی و چگونگی رسیدن به آن

نزدیکی و تقرب به خداوند، نزدیکی مکانی و ظاهری نیست. چه بسا دو نفر در یک مکان در کنار هم باشند ولی هیچ نزدیکی به هم احساس نکنند. نزدیکی به خدا، یک نزدیکی حقیقی است، همان‌طور که دوری از او هم بدترین نوع دوری است. خدا سرچشمه زیبایی‌ها و خوبی‌هاست و انسان‌ها به میزانی که زیبایی‌ها و خوبی‌ها را کسب کنند، تجلی‌بخش صفات زیبای او شده‌اند و به او تقرب یافته‌اند.

این قرب محصول ایمان و عمل صالح و به تعبیر دیگر ثمره عبودیت و بندگی است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»<sup>۱</sup>

«جن و انسان را نیافریدم مگر برای اینکه مرا عبادت کنند.»

ظاهر عبارت، انجام پاره‌ای از اعمال توسط اندام بدن (مانند رکوع، سجده، طواف و ...) است، اما بندگی فقط انجام برخی اعمال عبادی نیست. نماز، روزه و ...، مصداق‌هایی از عبادت هستند و عبادات باارزشی نیز هستند، اما براساس تعالیم دین اسلام، هر حرکت و عملی که برای کسب رضایت خداوند و براساس معیارهای دینی صورت گیرد، بندگی و عبادت است. بندگی به این معناست که انسان خدا را رب و مالک و تدبیرگر کارهای خود

۱. سوره ذاریات، ۵۶

بگیرد و غیر او را کنار بگذارد؛ خواه این غیر، هوای نفس باشد و یا هوای خلق. هر قدر توجه انسان به خدا عمیق‌تر و پایدارتر باشد و به هر میزان که انسان احساس حضور در محضر خدا داشته باشد قرب به خدا افزون‌تر می‌گردد. از این رو در نماز که «ذِکْرُ اللَّهِ الْأَكْبَرُ» است و برترین توجه و ذکر نسبت به خداست بیشترین قرب ایجاد می‌گردد. و در نماز نیز، سجده به سبب اینکه بلندترین قله خشوع و اخلاص را به نمایش می‌گذارد بالاترین میزان قرب را فراهم می‌کند.

پیامبر ﷺ در این مورد می‌فرماید:

أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنْ رَبِّهِ وَهُوَ سَاجِدٌ<sup>۱</sup>

هنگامی که بنده در سجده است بیشتر از همیشه به خدا نزدیک است.

لذا در قرآن کریم می‌فرماید:

«سجده کن و نزدیک جوی.»<sup>۲</sup>



۱. اصول کافی، ج ۳، ص ۲۲۴، حدیث ۱۱

۲. سورة علق، ۱۹

# هدایت الهی در مسیر کمال

ما همواره در تلاش برای رسیدن به کمال نهایی خود هستیم. برای رسیدن به این هدف نیازمند وجود برنامه‌ای هستیم که با ترسیم تصویری روشن از انسان، مبدأ و مقصدش و زاد و توشه‌ای که برای رسیدن به کمال نهایی لازم است، رسیدن ما را به سعادت تضمین کند.

این برنامه در چه صورتی برنامه مناسبی خواهد بود؟

و آیا ما می‌توانیم با تکیه بر عقل و اندیشه خود یا علم و دانش بشری و بدون یاری گرفتن از تعالیم آسمانی، این برنامه تربیتی را طراحی کنیم؟

## نیاز به هدایت الهی

هرگونه برنامه‌ای که بخواهد سعادت انسان را تضمین نماید باید دو ویژگی اساسی داشته باشد: اول آنکه برنامه اخلاقی زمانی قابل اعتناست که همه ابعاد تربیت؛ بعد جسمی و روحی، بعد فردی و اجتماعی، بعد دنیوی و اخروی انسان را که در ارتباطی کامل و تنگاتنگ با هم هستند، دربرگیرد.

دوم آنکه، این برنامه اخلاقی، مبتنی بر علم و آگاهی، کاملاً درست و قابل اعتماد باشد. هر برنامه‌ای که این ویژگی را نداشته باشد، نیازمند تجربه و آزمون است تا کارایی آن تعیین شود. اما عمر آدمی محدود است و برای چنین تجربه‌ای کافی نمی‌باشد، به خصوص که راه‌های پیشنهادی هم بسیار زیاد و گوناگون است.

اگر انسانی بخواهد خودش به تنهایی به طراحی این برنامه اخلاقی بپردازد، باید سال‌های متمادی از عمر خود را صرف تحقیق و مطالعه کند و باز هم به پاسخ نمی‌رسد. حتی اگر هم برسد، بخش عمده عمر خود را از دست داده و تازه باید حرکت را آغاز کند. به این ترتیب بیشتر عمر خود را تلف کرده است.

جوانی صرف ره کردم که یابم زندگانی را      نجستم زندگانی و گم کردم جوانی را

برای طراحی برنامه هدایت و تربیت باید شناخت دقیق و آگاهی کامل از تمامی استعدادها و نیروها و زوایای انسان داشته باشیم، زیرا تمامی اقدامات تربیتی موقوف به شناختی دقیق و کامل از انسان است. این در حالی است که مجهول‌ترین حقایق برای انسان، خود انسان و استعدادهای نهفته در درون اوست. با همه پیشرفت‌های عظیمی که در علم و صنعت نصیب بشر شده و با همه کشفیات شگفت‌آوری که در دنیای جمادات، نباتات و جانداران صورت گرفته است، هنوز انسان به عنوان یک موجود ناشناخته باقی مانده است.

بشر توانسته است در درون اتم و در فضای کیهان از نظر علمی به توافق برسد، فی‌المثل در یک مرکز معتبر علمی در شرق همان‌گونه در این مسائل اظهار نظر می‌شود که در مرکز تحقیقاتی در غرب دنیا می‌شود، اما بشر هنوز در مسئله سعادت و راهی که باید برای خوشبختی کامل خود در پیش گیرد به توافق نرسیده است یعنی همان اندازه‌ای که دانشمندان و فلاسفه در دوهزار سال قبل در این زمینه اختلاف نظر داشته‌اند، امروز هم دارند، و این



نشانه آن است که انسان و استعدادهای نهفته در درون او هنوز شناخته نشده و او همچنان مجهول باقی مانده است و عقل را یارای درک انسان با همه نیازمندی‌هایش نیست و از آن طرف طرح و تنظیم برنامه سعادت و کمال انسان پس از آن است که تمام استعدادها و ظرفیت‌ها و کمالات انسان، و خط سیر تکاملی او شناخته شود.

سعادت، چیزی جز شکوفا شدن همه استعدادها و پر شدن همه ظرفیت‌ها و بروز و ظهور و به فعلیت رسیدن همه قوه‌ها و پیمودن صراط مستقیمی که انسان را به عالی‌ترین و مرتفع‌ترین قله‌های وجود برساند، نیست.

و از سوی دیگر زمانی می‌توان برنامه همه‌جانبه‌ای برای انسان ارائه نمود که آگاهی کاملی از خلقت او، هدف و جایگاهش در هستی، ابعاد دقیق و ظریف روحی و جسمی و نیز فردی و اجتماعی‌اش و چگونگی زندگی در جهان آخرت و ارتباط آخرت با دنیا داشته باشد. این در حالی است که شناخت کامل ابعاد انسان و کمالات وجودی او از عهده عقل و دانش بشری به تنهایی خارج است و در اختیار خداوند است. مانند یک برنامه‌نویس که تمامی جزئیات سخت‌افزاری و نرم‌افزاری را می‌داند و آنها را طراحی و تولید کرده است و تنها اوست که می‌تواند برای یک رایانه برنامه‌نویسی کند.

آیا می‌توان پذیرفت خدایی که در رفع نیازمندی‌های مادی و جسمانی انسان حتی از امور جزئی از قبیل مژگان بر پلک‌های چشم، ابروان در بالای چشم، گودی در کف پا و ...، دریغ نورزیده است نسبت به هدایت و سعادت ابدی او خودداری نموده و انسان را در وادی ضلالت رها کرده است؟!

بنابراین، تنها به مدد خداوند است که می‌توان برنامه کامل تربیت انسان را طراحی و ارائه کرد. برنامه‌ای که از هرگونه خطایی مبرا باشد و همه ابعاد وجود انسان را نیز دربرگیرد زیرا تنها اوست که بر تمام استعدادها و ظرفیت‌های انسان و روابط او با سایر موجودات احاطه دارد.

## خداوند هادی علی‌الاطلاق

دانستیم که ما انسان‌ها برای هدایت شدن و رسیدن به کمال خود نیازمند خداوند هستیم. نه تنها ما در مسیر رسیدن به کمالات به خداوند نیاز داریم بلکه همه موجودات با هدایت خداوند به سمت هدف خود سوق پیدا می‌کنند :

قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى<sup>۱</sup>

و تنها اوست که هدایت می‌کند : إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى<sup>۲</sup>

خداوند هادی مطلق می‌باشد و دایره هدایتش منحصر به انسان نیست و هیچ موجودی جز با هدایت الهی به مقصود خود نخواهد رسید.



## شیوه هدایت خداوند

هدایت هر یک از مخلوقات متناسب با ویژگی‌هایی است که خداوند به او داده است :

«الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى. وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى<sup>۳</sup>»

آنچه را خداوند خلق کرده، با اندازه و حدود معینی خلق کرده است و آن را به دستگاه‌هایی مجهز کرده که با آن اندازه‌ها متناسب باشد و به وسیله همان وسایل او را به سوی هدفی که برایش در نظر گرفته هدایت فرموده است. پس هر موجودی به سوی هدف و کمالش با هدایتی الهی در حرکت است...<sup>۴</sup>. نحوه هدایت موجودات، با توجه به قابلیت‌های متفاوت آنها، فرق می‌کند. هدایت نباتات و گیاهان به شکل طبیعی است و این هدایت در حیوانات به شکل غریزی باعث حرکتشان به سوی کمال می‌گردد. اما شیوه هدایت انسان در سطحی متفاوت از نباتات و سایر حیوانات

۱. سوره طه، ۵۰

۲. سوره لیل، ۱۲

۳. سوره اعلی، ۲ و ۳

۴. المیزان، ج ۲۰، ص ۲۶۵

و به طور کلی متمایز از سایر موجودات زمین است. این تفاوت به خاطر قابلیت‌های خاص انسان‌هاست.

خلاصه اینکه هنگامی که موجودی در جهان ایجاد می‌شود (از فیض وجود برخوردار می‌شود)، قابلیت‌هایی متناسب با اهداف خلقتش به او بخشیده می‌شود و متناسب با همین ویژگی‌ها، برای رسیدن به کمال و هدفش هدایت می‌گردد و همین هدایت است که در صورت ایجاد نکردن موانع، موجب رسیدن موجودات به کمال لایقشان می‌گردد.

انسان نیز به محض پا نهادن به عرصه وجود در چرخه هدایت خداوند قرار می‌گیرد، از آنجا که قابلیت‌هایی چون عقل و اختیار را دارد هدایت او به سمت کمالش متفاوت از سایر موجودات می‌گردد. خداوند برنامه حرکت انسان در مسیر کمال را از طریق ارسال رسولان، با نشان دادن راه صحیح به بندگان ارائه داده است:

«قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»<sup>۱</sup>

هدایت انسان برعکس سایر موجودات یک جریان دوطرفه است. یعنی، انسان نیز باید از قابلیت‌های خود (عقل و اختیار) به شکل درست استفاده نماید تا هدایت گردد. همان گونه که یک ورزشکار تنها با استفاده از قابلیت‌های خود همچون قدرت بدنی و سلامت جسم و رفع موانع بر سر راه قهرمانی می‌تواند به مقام برتر در مسابقات بزرگ دست یابد، انسان نیز می‌بایست از ابزار و استعداد‌های خود نهایت بهره را برده تا به هدفی که برای آن خلق شده است دست یابد.

انسان‌ها با توجه به قدرت تعقل و اختیاری که دارند، ممکن است در این جریان مشارکت فعال و مثبت داشته باشند یا به این راهبری توجهی نکرده، آن را نپذیرند. در طول تاریخ اقوام زیادی بوده‌اند که به راهبری پیامبران توجه نکرده‌اند از جمله قوم ثمود. آنان بین «هُدًی» و «عَمًی»، گزینه دوم را ترجیح دادند.

«وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى»<sup>۲</sup>

۱. سوره آل عمران، ۱۶۴

۲. سوره فصلت، ۱۷

در هدایت شدن، هم هادی نقش دارد و هم مهتدی. موفقیت هدایتگر جز در سایه همدلی و همراهی رهرو و مهتدی میسر نمی‌شود. قرآن کریم بر این موضوع تأکید می‌کند که هدایت گروه‌هایی که حاضر به پذیرش راهبر و راه نشده‌اند، ممکن نیست. حتی اگر پیامبر خدا ﷺ هادی آنها باشد:

«أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْى وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»<sup>۱</sup>

در مقابل، کسانی که به خداوند ایمان بیاورند (راه و راهبر را بپذیرند) خداوند هادی آنان خواهد شد:

«... وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»<sup>۲</sup>

هدایت خداوند مثل نور خورشید است. تالو خورشید فراگیر است. بر همه چیز و بر همه کس می‌تابد. گیاه، حیوان، زمین، آب، دریا و... حال اگر کسی پوششی بر خود نهد یا لباسی بپوشد که جاذب آن نور نباشد، بهره‌ای از آن نمی‌برد و اگر لباس سفید و روشنی بر تن کند بهره می‌برد. ظرفیت دریافت نور پذیرش یا عدم پذیرش نور، ایمان، افکار و اعمال انسان را ایجاد می‌کند.

«وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ»<sup>۳</sup>

بنابراین در مقابل هدایت خداوند، مخاطبان به دو گروه تقسیم می‌شوند. شرایط مخاطبان متفاوت است و به تبع آن، نتایج متفاوت می‌شود. کسانی که خداوند را ولی خود می‌گیرند، خداوند با عنایت و تدبیر مستقیم و ارائه انوار برتر، او را از ظلمات می‌رهاند. چنین انسانی هر روز چندین بار هدایت خود را از خداوند می‌خواهد «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» اما حال کافران این گونه نیست. در نتیجه در همان گمراهی که دارد رها می‌گردد:

«مَنْ يَضِلَّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»<sup>۴</sup>

۱. سوره زخرف، ۴۰

۲. سوره حج، ۵۴

۳. سوره غافر، ۵۸

۴. سوره اعراف، ۱۸۶

## هادیان واقعی، هادیان پنداری

در درس قبل با واژه هادی آشنا شدید. این واژه، اسم فاعل از ریشه «هدی» می باشد.

آیا تاکنون در معنای آن تأمل کرده اید؟

شاید تعجب کنید اگر بشنوید «هادی» یک شغل بوده است. درست است یک شغل!!

فکر می کنید وظیفه هادی چه بوده است؟

و چه خدمتی به مردم می کرده است؟

عربستان، سرزمین وحی و نزول قرآن کریم، یکی از گرم‌ترین سرزمین‌هاست. بیشتر آن را بیابان‌های خشک و شنی فرا گرفته است. مردم پیش از نزول قرآن (دوره جاهلیت) برای این بیابان‌ها براساس خصوصیاتشان نام انتخاب می‌کردند. داشتن یا نداشتن آب، راه روشن و آشکار داشتن یا ظلمت آنها و... از جمله این ویژگی‌ها بوده است؛ مثلاً بر بیابان پر مخاطره‌ای که مطلقاً کسی نمی‌دانست راه از کدام طرف است و انباشته از ریگ بود و جای پایی بر آن مشاهده نمی‌شد نام «بَهِماء» گذاشته بودند.

گذشتن از این بیابان‌ها آکنده از ترس‌ها، بیم‌ها و خطرات فراوان بود. بیابان در نگاه آنان مانند غولی جلوه‌گر بود که هر آن ممکن بود دهان باز کند و شخص را در خود فرو برد.

در دوره جاهلیت برای عبور کردن از این بیابان‌ها، وجود راهنمایان حرفه‌ای ضرورت داشت. از همین رو کارشناسانی وجود داشتند که در یافتن راه‌های بیابان تبحر ویژه داشتند و حرفه آنان عبور دادن مسافران از بیابان و سالم به مقصد رساندن آنان بود. به این افراد «هادی» گفته می‌شد.

اما همهٔ مسافران به مقصد نمی‌رسیدند و ...

حکایت ما و حرکتان در مسیر کمال در این دنیا حکایت مسافران بیابان‌های پر مخاطره است.

آیا ما به تنهایی می‌توانیم این سفر را به سلامت طی کنیم؟

آیا به هر هادی می‌توان اعتماد کرد؟

\*\*\*

دانستیم که قرآن کریم خداوند متعال را هادی مطلق معرفی کرده است. او هر موجودی را براساس قابلیت‌هایش هدایت می‌کند. از آنجا که انسان دو ویژگی اختیار و عقل را داراست هدایتش به صورت ارسال رسولان صورت می‌گیرد. بنابراین پیامبران الهی هدایتگران بشر به سوی کمالشان می‌باشند.

اما در بررسی و مطالعهٔ قرآن با انواع هادیانی روبه‌رو هستیم که در دو گروه حق و باطل جای می‌گیرند و هر کدام راهی را برای رسیدن به هدف معرفی می‌کنند و دوست‌دارانشان ولایت آنها را پذیرفته‌اند و از ایشان تبعیت و پیروی می‌کنند.

ملاک تقسیم هادیان به حق و باطل چیست؟

## ملاک تشخیص هادیان واقعی از پنداری

معیار واقعی بودن هادی و درست بودن تبعیت از آنها در قرآن چند چیز بیان شده است :

### الف : حق بودن دعوت

تنها باید از حق مطلق تبعیت کرد یا از کسی که تبعیت او براساس حق است. تبعیت از حق به طور مطلق و بدون هیچ قید و شرطی براساس عقل بشر واجب است و کسی که انسان را به سوی حق راهنمایی می‌کند واجب‌الاتباع است زیرا حق می‌گوید و به سوی حق دعوت می‌کند و چنین کسی را باید به کسی که ما را به سوی حق هدایت نمی‌کند و یا به سوی غیر حق می‌خواند ترجیح داد زیرا پیروی از هادی به سوی حق، خود حق است؛ همان حقی که ما را به سوی آن می‌خواند.<sup>۱</sup>

«قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي

إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟»



۱. المیزان، ج ۱۰، ص ۵۶

۲. سوره یونس، ۳۵

## ■ ب : هدایت یافته بودن

هادی علاوه بر دعوت به حق باید به آنچه هدایت می‌کند، ایمان قلبی داشته و هدایت یافته باشد.

«... فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبَعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»<sup>۱</sup>

«وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَبْقُومِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ. وَاتَّبِعُوا مَنْ لَنَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ»<sup>۲</sup>

معیار تبعیت در آیات مذکور عبارت است از: اول آنکه هیچ مزدی نمی‌خواهند دوم آنکه مهتدی هستند. پیروی کردن از کسانی که دو شرط مذکور را نداشته باشند جایز نیست؛ زیرا در حالتی که سخنی حق باشد، پیروی از آن در صورتی واجب است که غرض از بیان آن فساد، کسب مال، جاه و... نباشد. اما اگر فرد خودش گمراه باشد، سخنش نیز جز گمراهی چیزی ندارد.

علامه طباطبائی (ره) درباره شرط دوم می‌گوید:

«ما اهل عرف همین که ببینیم کسی کلمه حقی گفت و ما را به سوی آن دعوت کرد، می‌گوییم او هادی ما به سوی حق است. و او را به چنین صفتی توصیف می‌کنیم. هرچند که خود او بدانچه می‌گوید، معتقد نباشد. و یا اگر تا حدودی معتقد به گفته خویش هست، به آن عمل نکند. و یا اگر عمل می‌کند، معنای واقعی کلمه حق را تحقق ندهد. بلکه تنها عملی انجام بدهد ولی عملش مغز و معنا نداشته باشد. و نیز ما او را به این صفت توصیف می‌کنیم، چه اینکه خودش به خودی خود به آن کلمه حق راه یافته باشد و یا اینکه دیگران او را بدان هدایت کرده باشند. در حالی که از نظر واقع و حقیقت چنین نیست بلکه هدایت به سوی حق یعنی رساندن افراد به حق صریح و متن واقع، و این تنها کار خدای سبحان و یا کار کسانی است که خود راه یافته باشند»<sup>۳</sup>.

## ■ ج : عالم بودن

ویژگی دیگری که به هادی شایستگی پیروی شدن را می‌دهد، «علم داشتن» است. علم

۱. سورة اعراف، ۱۵۸

۲. سورة یس، ۲۰ و ۲۱

۳. المیزان، ج ۱، ص ۵۷



است که به پیروی اعتبار می‌بخشد و شرایط لازم برای هدایت شدن را فراهم می‌سازد :

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا»<sup>۱</sup>

حضرت ابراهیم علیه السلام برای تحریک عمومی خویش بر تبعیت از خودش ، دو نکته مهم تربیتی را در نظر دارد. اول آنکه در نهایت ملاطفت و ملامت با عمومی بر خورد می‌کند. استفاده از واژه‌هایی چون «ابْتِ» و استدلال‌های بعدی که به خیرخواهی ایشان اشاره دارد مؤید این نکته است. ملاطفت و مهربانی نسبت به تابعین دستور الهی است :

«وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»<sup>۲</sup>

ابن عباس، منشأ تعبیر «خفض جناح» را این‌گونه تبیین می‌کند : مرغان هنگامی که جوجه‌ها را به طرف خود می‌آورند، نخست پر و بال را می‌گشایند تا جوجه‌ها در زیر آن آرام گیرند، سپس بال‌ها را به زیر می‌آورند و این نشانه محبت است. پیامبران باید با مؤمنان متواضع باشند تا آنها از وی پیروی کنند. انجام این دستور الهی سبب شده پیروان گرد محضر ایشان جمع شوند.<sup>۳</sup>

نکته دوم تکیه بر قاعده عقلی لزوم تبعیت جاهل از عالم است. علم داشتن ابراهیم علیه السلام و بهره‌مندی از این موهبت الهی، دلیل محکمی بر ضرورت تبعیت از ابراهیم علیه السلام است. تعلیل تبعیت به عالم بودن، در حقیقت در درجه اول تبعیت از خود علم است و سپس از عالم و حرکت در مسیر هدایت، با واسطه عالم برای رسیدن به علم مهیا می‌گردد. عالم بودن هادی اعتمادساز است و مخاطب را قانع می‌نماید که با قوت قلب بیشتری مسیر را پیماید و عمل کند. درخواست تبعیت حضرت موسی علیه السلام از حضرت خضر علیه السلام به دلیل علم ایشان و نهی از تبعیت غیر عالمان است.

«فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا إِتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا. قَالَ لَهُ مُوسَى

هَلْ أَتَيْتُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَني مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا»<sup>۴</sup>

عدم توجه به معیار مهم «عالم بودن» و «مهتد بودن» سبب شده روش مشرکان در زندگی در اکتفا به آنچه از آباء و اجدادشان به آنها رسیده است تخطئه گردد :

۱. سوره مريم، ۴۳

۲. سوره شعراء، ۲۱۵

۳. مجمع البیان، ج ۶، ص ۵۳۱

۴. سوره كهف، ۶۵ و ۶۶

«وَإِذَا قِيلَ لَهُم تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ  
ءَابَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ ءَابَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ»<sup>۱</sup>

## د : اهل اندیشه باشد

پیروی کورکورانه و بدون اندیشه یا تبعیت از هادی بدون اندیشه مردود است.  
«وَإِذَا قِيلَ لَهُم اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ  
ءَابَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ. وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا  
يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً ضُمُّ بُكْمٍ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»<sup>۲</sup>

تابعان بی اندیشه در این آیات به صورت چهارپایانی ترسیم شده اند که در آنچه به آنها گفته  
می شود، نمی اندیشند و چوپان آنها را صدا می زند، صرفاً آن را می شنوند و نمی اندیشند چه  
می گوید. بلکه بدتر از این چهارپایان هستند زیرا آنها می بینند، می شنوند و آواز می دهند اما  
ایشان ضُمُّ بُكْمٍ عُمَىٰ هستند.

آنان از فهم سخنان پیامبر که به سود آنهاست کر هستند، حرف صحیحی برای گفتن ندارند  
پس لال هستند و پیش پای خود را نمی بینند. تمام راه های فهم که گوش، چشم و زبان است  
بر رویشان بسته است.

## وظیفه ما در مقابل هادیان واقعی و پنداری

ما خداوند را به عنوان هادی مطلق می دانیم از همین رو ولایتش را می پذیریم. کسانی که  
خداوند را ولی و سرپرست خود می گیرند، خداوند با عنایت و تدبیر مستقیم خود و ارائه انوار  
برتر، او را از ظلمات می رهند. چنین انسانی هر روز چندین بار هدایت خود را از خداوند  
می خواهد «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ».

پیامبران الهی نیز که واسطه میان بشر و خداوندند، هادیان واقعی هستند و همه ویژگی های  
فوق را دارا می باشند. لذا ولایت آنها را می پذیریم و با پذیرفتن آنها به عنوان ولی، اراده خود  
را تسلیم آنها می کنیم و تابع تدبیر و اوامر شان می شویم. تسلیمی برخاسته از میل و علاقه  
نه از سر اکراه و زور. در مقابل از هر گونه پذیرش ولایت شیطان و مستکبرین خودداری  
می کنیم زیرا :

۱. سوره مائده، ۱۰۴

۲. سوره بقره، ۱۷۰ و ۱۷۱

هر کس او را ولی خود بگیرد، بدون شک گمراهش خواهد کرد. شیطان بر کسانی تسلط دارد که ولایت او را پذیرفته باشند.

«إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ»<sup>۱</sup>  
«كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ»<sup>۲</sup>

در این حالت، شیطان پیشگام می‌شود و پیرو را با خود به وادی ضلالت خواهد کشاند. گمراهی و ضلالت در چنین حالتی حق آنان است زیرا آنان آگاهانه و در حالی که خود را پیرو حق می‌دانند، شیاطین را اولیای خود گرفته‌اند :

«فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ اللَّهِ  
وَ يُحْسِبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ»<sup>۳</sup>

امکان هدایت انسان‌ها، مادامی که خود را هدایت یافته می‌دانند وجود ندارد. توضیح آنکه؛ انسان مادامی که معترف به باطل بودن راه باطلی که می‌پیماید باشد و حق را از یاد نبرده باشد، امید به برگشتن در او هست. اما در صورتی که معتقد باشد راهی که می‌رود همان راه هدایت است، در گمراهی استوار می‌شود. چنین فردی، هر عملی انجام می‌دهد می‌گوید همین‌گونه باید انجام داد و تصور می‌کند که در عمل خود راه راست را یافته است. در نتیجه باطل را به عنوان حق و شر و شقاوت را به عنوان خیر و سعادت اخذ می‌کند. به همین دلیل تمام ابعاد هدایت را بر روی خود می‌بندد. محال است کسی باطل را با اعتراف به باطل بودنش پیروی کند و شقاوت را با علم به اینکه شقاوت و خسران است طلب نماید.<sup>۴</sup> وظیفه دیگر ما پیروی و تبعیت است. پیروی و تبعیت باید از روی اختیار و اراده و نشانگر موافقت با آنچه هادی بیان داشته است باشد. تبعیتی مستمر نه مقطعی.

بنابراین هرگونه پیروی که از روی اختیار نباشد و با اجبار و اکراه همراه باشد، پیروی نیست و به فردی که آن مسیر را پیروی می‌کند، نمی‌توان پیرو گفت. پیروی اجباری، دوام ندارد. پیرو بی‌میل هر فرصتی را برای خروج از مسیر مغتنم می‌شمارد.

۱. سوره نحل، ۱۰۰

۲. سوره حج، ۴

۳. سوره اعراف، ۳۰

۴. المیزان، ج ۸، ص ۷۷

# آهنگ سفر

قرآن کریم احساس انسان‌ها را به هنگام برپایی قیامت این گونه توصیف می‌کند :

«كَانَتْهُمْ يَوْمَ يُرَوَّنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا»

«آنها در آن روز که برپایی قیامت را می‌بینند چنین احساس می‌کنند که گویی توقف آنها در دنیا جز عصرگاه یا صبح‌گاهی بیشتر نبوده است.»

\*\*\*

پس از پایان تعطیلات نوروز یا انتهای تابستان حتماً با این سؤال مواجه شده‌ایم که :

«تعطیلات چگونه بود؟» و اغلب جواب داده‌ایم که : «خوب بود، ولی خیلی سریع گذشت.»

به نظر شما این اتفاق منحصر به ایام تعطیلات است؟

با اندکی تأمل با ما هم‌نظر خواهید بود که هنگامی که دربارهٔ اتفاقات سال قبل یا حتی سال‌های گذشته فکر می‌کنیم فاصلهٔ زمانی طولانی با آنها حس نمی‌کنیم؛ مثلاً وقتی به اولین روز حضورمان در مدرسه در سال اول ابتدایی فکر می‌کنیم گویا همین هفته قبل بوده است یا انگار همین دیروز بود که وارد دورهٔ متوسطهٔ اول شده‌ایم و ... این موضوع نه تنها دربارهٔ یک‌سال و دو سال بلکه در رابطه با تمام عمر نیز صادق است.

به‌راستی چگونه می‌توانیم از عمر، این موهبت بی‌نظیر، نعمت بزرگ و البته محدود، بهرهٔ بیشتری بگیریم و در پیشگاه خداوند سرافراز باشیم؟

قدر وقت ار شناسد دل و کاری نکند      بس خجالت که از این حاصل اوقات بریم

## ضرورت برنامه‌ریزی

انسانی که تصمیم رفتن به سوی زیبایی‌ها و کمال را دارد، نیازمند برنامه‌ای است که مطابق با آن حرکت کند تا به مقصد برسد. امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

قوام و استحکام زندگی با داشتن یک نقشه زیبا میسر است و اساس آن نقشه زیبا نیز یک تدبیر زیباست.<sup>۱</sup>

و تأکید می‌فرماید:

وقت‌های تو اجزای عمر تو‌اند، پس هیچ زمانی را از دست مده، مگر برای آن چیزی که به رستگاریت کمک کند.<sup>۲</sup>

گویند گدایی به در مغازه‌ای آمد و به فروشنده گفت: «یک کیسه از این گردوها به من بده.» صاحب مغازه جواب داد: «ای گدای ناشی! کجا دیده‌ای که یک‌باره یک کیسه گردو را به یک گدا بدهند؟» گدا کنار کیسه نشست و گفت: «اجازه می‌دهی دانه‌ای از آن را بردارم؟» صاحب مغازه گفت: «بردار.» گدا دوباره گفت: «دومی را هم اجازه می‌دهی بردارم؟» صاحب مغازه پاسخ داد: «گویا یک کیسه را می‌خواهی یکی یکی از من بگیری.» جریان از دست رفتن وقت نیز این‌گونه است. آیا با وجود عوامل سرگرم‌کننده فراوان همچون تلویزیون، بازی‌های رایانه‌ای، نرم‌افزارها و برنامه‌های متنوع تلفن همراه و ...، نیاز به یک برنامه‌ریزی جهت تقسیم مناسب وقت برای بهره بردن از همه امکانات، ضرورت ندارد؟

اگر کسی به عمر و شخصیت خود اهمیت می‌دهد، می‌بایست یک تصمیم جدی برای برنامه‌ریزی اتخاذ نماید. برنامه، اهداف اصلی را از فرعی جدا می‌کند و میزان توجه و



۱. غرالحکم و دررالکلم، ج ۴، ص ۵۱۵

۲. همان، ص ۲۰۶

پرداختن به هر کدام را معین می‌سازد و راه رسیدن به اهداف را معرفی می‌نماید. برنامه، جایگاه هر عمل و هر وظیفه‌ای را متناسب با زمان و امکانات و استعدادهایی که انسان دارد، معین می‌کند. در واقع زمان، ظرف عمل ماست.

هر بامداد که سپیده سر می‌زند و سلام روز تازه را ندا می‌دهد، تا بامداد دیگر دقایق و ساعات بسیاری در اختیار ما قرار می‌گیرد. یادمان باشد هر زمانی مناسب کار ویژه‌ای است. حالات روحی و جسمی ما نیز در زمان‌های مختلف، متفاوت است و هریک کار ویژه‌ای را طلب می‌کند. بنابراین هر زمانی اقتضای اعمال خاصی دارد. ساعات روز، ایام هفته، ماه‌ها و فصل‌های هر سال و نیز مراحل مختلف عمر ویژگی‌هایی دارند که آنها را از دیگر ایام و ماه‌ها و سال‌ها متمایز می‌سازد.

دوران کودکی دوره‌ی شکوفایی توانایی‌های طبیعی است و دوران نوجوانی و جوانی دوره‌ی کسب مهارت‌ها، دانش‌اندوزی‌ها، آمادگی برای حضور در جامعه و به‌خصوص زمان‌ی شکوفایی معنوی و انتخاب‌های بزرگ است. انتخاب‌هایی که شخصیت و منش انسان را رقم خواهند زد. برای توفیق در این مهم همواره نیازمند الگوهای هستیم که بتواند ما را در این مسیر یاری نماید. این الگوها چه کسانی هستند؟

## رسول خدا ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام ایشان الگوی ما در برنامه‌ریزی

پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت ایشان علیهم‌السلام سفارش‌های فراوانی به یاران و پیروان خود نموده‌اند تا آنان نیز زندگی با برنامه دقیق و هدف‌مندی طراحی نمایند. آنها خود نیز برنامه دقیق برای زندگی خود داشته‌اند.

روزی امام حسین علیهم‌السلام از پدر گرامی خود پرسیدند: وقتی رسول خدا ﷺ به خانه می‌رفتند چه می‌کردند؟ ایشان فرمودند:

در منزل، اوقات خود را سه قسمت می‌کرد: قسمتی برای عبادت، قسمتی برای اهل خانه و قسمتی برای رسیدگی به کارهای خود. سپس آن قسمتی را که به خود اختصاص داده بود، میان خود و مردم تقسیم می‌کرد و عموم مردم را به حضور می‌پذیرفت.<sup>۱</sup>

۱. نگاهی دوباره به سیمای پیامبر ﷺ، ص ۴۳

ابوذر می‌گوید که رسول خدا ﷺ فرمود :

برای عاقل و خردمند ضروری است که ساعات خود را چنین تقسیم کند :  
ساعتی برای مناجات با پروردگار، ساعتی جهت رسیدگی به اعمال خود،  
ساعتی برای تفکر در آنچه خداوند به او عطا کرده است و ساعتی برای بهره  
بردن از نعمت‌های خدا.<sup>۱</sup>



## رمز موفقیت

برای موفقیت در انجام برنامه‌های معنوی امور زیر ضرورت دارد :

### ۱. تصمیم و عزم برای حرکت :

عزم به معنای اراده، قصد و آهنگ است. آدمی با اراده و عزم، آنچه را که انتخاب کرده است عملی می‌سازد. البته عزم و اراده انسان‌ها متفاوت است. هر قدر که عزم قوی‌تر باشد، رسیدن به هدف آسان‌تر است. استواری بر هدف، شکیبایی و تحمل سختی‌ها برای رسیدن به آن هدف از آثار اراده قوی است. کارهای بزرگ عزم‌های بزرگ می‌خواهد. آنان که عزم و اراده ضعیفی دارند در برابر تندباد حوادث، تاب نمی‌آورند. اما آنان که اراده‌ای قوی دارند، سرنوشت را به دست حوادث نمی‌سپارند و با قدرت به سوی هدف قدم برمی‌دارند. داستان زندگی پیامبران، گواه این مدعاست. از این‌روست که گفته‌اند درجات انسان‌ها وابسته به درجات عزم آنهاست.

۱. بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۷۳

## ۲ مشارطه :

پس از آنکه انسان جهت زندگی خود را مشخص کرد و مسیر کلی آینده‌اش را معین نمود، و کمالش را شناخت، باید اعمال متناسب با آن را بشناسد و به تدریج آنها را انجام دهد و با خود شرط کند که آن کارها را انجام دهد و از اموری که برخلاف جهت زندگی اوست دوری کند. به این کار مشارطه می‌گویند.

امام سجاد علیه السلام در دعای سی‌ویکم صحیفه سجادیه — معروف به دعای توبه — به خداوند متعال عرض می‌کند :

وَلَا يَا رَبِّ شَرَطِي إِلَّا أَعُوذُ فِي مَكْرُوهِكَ.

«پروردگارا! شرطی در پیشگاه تو کرده‌ام که به آنچه دوست نداری بازنگردم.»  
بدیهی است که ائمه معصومین علیهم السلام با بیان ادعیه‌ای از این قبیل، به دنبال تعلیم مراحل خودسازی به پیروان خود بوده‌اند، همچنان که شکل صحیح مناجات با خداوند را به آنها می‌آموزند.

در مشارطه انسان مانند بازرگانان در تجارت مادی با خود شرط می‌کند که در عمل صداقت داشته باشد و اگر از شرایط مقرر در عهد نامه تخلف نماید خود را مورد سرزنش قرار دهد .

برای تحقق این مهم، توصیه می‌شود که فرد اینگونه تصور کند که عمرش پایان یافته ، از خدا تقاضای بازگشت می‌کند و عاجزانه به درگاه خدا التماس می‌نماید :

«قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِي. لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ»<sup>۱</sup>

«خداوندا مرا بازگردان تا به جبران آنچه انجام داده‌ام عمل شایسته انجام

دهم.»

سپس طبق ادامه آیه با پاسخ منفی مواجه می‌گردد : کلاً! «هرگز.»  
حال انسان می‌بایست قدری تأمل کند و باز فرض نماید که فرصت بازگشت به او داده شده است. بنابراین، باید با خود شرط کند اموری را انجام دهد و برخی دیگر را ترک کند. شهید مطهری (ره) پیشنهاد می‌کند که جهت عدم فراموشی این شرط، آن را روی کاغذ بیاورد.

۱. سوره مؤمنون، ۹۹ و ۱۰۰



فرض کنید در میدان مبارزه و جنگ هستیم و دشمن به دنبال هجوم و تسلیم کردن ما می باشد. حال در نظر بگیرید که در همین اوضاع، مزداران یا رزمندگان خط مقدم، به خوش گذرانی و عیاشی مشغول شوند. چه اتفاقی رخ خواهد داد؟

فردی که تصمیم و عهد برای طی مسیر کمال را دارد، با دشمنان متعدد آشکار و پنهانی روبروست که درصدد از بین بردن عهدهای او و یا کم رنگ نمودن آنها هستند. وظیفه فرد در این شرایط چیست؟

یکی از مهم ترین این دشمنان نفس انسان است. بزرگان دین همواره مردم را از زیاده خواهی های نفس برحذر داشته اند. به طور مثال امام علی علیه السلام می فرماید :

أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ<sup>۱</sup>.

«دشمن ترین دشمن تو، نفس تو است.»

بنابراین همواره باید مراقب نفس خود باشیم که در صورت سرکشی و زیاده خواهی، به دشمن ترین دشمن ما تبدیل خواهد شد.

شهید مطهری (ره) در تعبیر دیگری شرایط کسی که مسیر کمال را می پیماید به مثابه شرکایی می داند که در معامله به یکدیگر اطمینان ندارند و همواره باید مراقب مکر و خدعه طرف دیگر باشند. این شریک خائن با کمترین غفلت انسان را از حریم الهی بیرون رانده و در این تجارت معنوی ورشکسته می کند و مصداق آیه شریفه زیر می گرداند :

«أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ لَا جَزَاءَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْآخَسَرُونَ»<sup>۲</sup>

درعین حال به یاد داشته باشیم که در این مسیر خداوند یار ماست و آغوش پر مهرش را بر روی ما گشوده است : این سخن خداست که هرکس که به سوی من آید یک گام به سوی او خواهم رفت و هرکس گامی به سوی من آید، دوگام به سوی او خواهم داشت.

۱. بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۶۴

۲. سوره هود، ۲۲

## ۴ محاسبه و ارزیابی :

از امیرالمؤمنین امام علی (علیه السلام) پرسیدند :

زیرک ترین آدم ها کیست؟

فرمود : کسی که از خود و عمل خود برای بعد از مرگ حساب بکشد.

پرسیدند : چگونه؟

فرمود : چون صبح تا شب به کار و زندگی پرداخت، در شب به خود برگردد و بگوید : ای نفس! امروز روزی بود که بر تو گذشت و دیگر باز نمی گردد. خدا درباره این روز از تو خواهد پرسید که آن را چگونه گذراندی و در آن چه کردی؟ آیا به یاد او و سپاس از او بودی؟ آیا گره از کار فرو بسته مؤمنی گشودی؟ آیا گرد غم از چهره ای زدودی؟ آیا ...؟<sup>۱</sup>

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود :

«به حساب خود رسیدگی کنید، قبل از اینکه به حساب شما برسند.»<sup>۲</sup>

قرآن کریم نیز به همه مؤمنین دستور محاسبه داده است و فرموده است :

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَتَنْظُرَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»<sup>۳</sup>

دستور محاسبه در این آیه، همراه با دو تقوا است، تقوای اول برای آن است که انسان را به محاسبه و ادار نماید و تقوای دوم برای آن است که انسان در مقام محاسبه، خدا را در نظر بگیرد و دست به توجیهات نزند و کارهای خلاف خود را موجه جلوه نداده و احیاناً برای آن، کلاه شرعی درست نکند، زیرا خدا بر اعمال او آگاهی کامل دارد.

این نکته بسیار شایان توجه است زیرا انسان براساس خصلت خودخواهی و خودپسندی که دارد (جز عده قلیلی از اولیاء الله) در صورت مشاهده خلاف، به جای آنکه دست به اصلاح زده و نفس خود را مورد عتاب و عقاب قرار دهد و درصدد جبران گذشته برآید؛ کارهای خلاف خود را توجیه می کند به طوری که، گویا این عمل بر او واجب و ترک آن معصیت بوده است.

۱. بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۶۸

۲. بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۹۶

۳. سورة حشر، آیه ۱۸

بنابراین، تنها تقوایی که انسان را به محاسبه وادار نماید کافی نبوده، بلکه مهم تقوای در مقام محاسبه است، که اگر این تقوا وجود نداشته باشد، چه بسا زشت‌ترین کارها، زیباترین آن جلوه داده شده، و انسان خود را نه تنها مقصر ندیده و سرزنش نمی‌کند، بلکه با رضایت و خوشحالی خود را برای انجام مکرر آن آماده می‌سازد، در عین آنکه از دشمن درونی شکست خورده، خود را پیروز و فائق می‌بیند؛ و تمام خطرهای در همین‌جا است که انسان فریب شیطان و نفس اماره را بخورد، زشت را زیبا مشاهده نماید. این‌گونه افراد در بینش قرآن کریم از ورشکسته‌ترین انسان‌ها در تجارت معنوی به حساب می‌آیند، چنان که فرمود:

«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا. الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»<sup>۱</sup>

و لذا تمام هم یک انسان کامل این است که فریب شیطان و نفس اماره را نخورد و زشت را زیبا نبیند و مصداق آیه کریمه «أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا»<sup>۲</sup> نگردد و کمال انسان کامل نیز در همین جهت است.

### ثمره محاسبه نفس

امام علی (ع) می‌فرماید:

مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ وَقَفَّ عَلَى غُيُوبِهِ، وَ أَحَاطَ بِذُنُوبِهِ وَ اسْتَقَالَ الذُّنُوبَ، وَأَصْلَحَ الْغُيُوبَ.<sup>۳</sup>

هر که به محاسبه نفس خود پردازد به عیب‌هایش آگاه می‌شود و به گناهانش پی می‌برد و آنها را جبران می‌نماید و عیب‌ها را برطرف می‌سازد.

بهتر است که هر شب کارهای روز خود را ارزیابی کنیم و پایان هفته نیز به حساب آن هفته، رسیدگی کنیم. یکی از بهترین زمان‌های محاسبه، شب‌های قدر ماه مبارک رمضان است تا بتوانیم براساس آن، ارزیابی که از خود کرده‌ایم، در همان شب‌ها تصمیم‌های بهتری

۱. سوره کهف، ۱۰۳ و ۱۰۴

۲. سوره فاطر، ۸

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۵۴

برای آینده بگیریم.

## ۵ معاقبه :

در این مرحله لازم است که انسان پس از انجام محاسبه، نفسش را به خاطر امور ناشایستی که أحياناً مرتكب آنها شده است مورد سرزنش قرار دهد و در پی جبران نقاط قوت خود برآید. مانند راننده ای که از چراغ قرمز عبور کرده است و با سوت مأمور راهنمایی و رانندگی مواجه می شود و وی را از اشتباهش آگاه می سازد.

## ۶ معاقبه :

پس از مراحل مذکور، نوبت به «معاقبه» یعنی مجازات نفس می رسد. این مجازات دارای مراحل و مراتبی است مانند محروم کردن نفس از برخی لذت ها در مدتی معین و یا انجام اعمال عبادی خاص.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در بیان اوصاف متقین در نهج البلاغه می فرماید :

إِنْ اسْتَصْعَبَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَيَمَّا تَكَرَّرَ لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلَهَا فَيَمَّا تُحِبُّ.

هرگاه نفس او در انجام وظایفی که خوش ندارد، سرکشی کند، او هم از آنچه دوست دارد، محروم می سازد.

در حالات فقیه بزرگ عالم شیعه، مرحوم آیت الله بروجردی، نقل شده که هرگاه عصبانی می شد و أحياناً به بعضی از طلاب در کلاس درس پرخاش می کرد، با وجود اینکه این پرخاش پدرا نه و برای تربیت آنها بود اما از همین پرخاش مختصر پشیمان شده و در مقام عذرخواهی و جبران برمی آمد و طبق نذری که داشت فردای آن روز را برای جبران این کار روزه می گرفت و خود را معاقبه می نمود.<sup>۱</sup>

با این وجود، آنچه که ذکر شد با محرومیت های بی موردی که برخی صوفیان برای خود در نظر می گیرند، بسیار فرق دارد.

---

۱. خوب تر از آفتاب فلک، عبدالحسین بزرگمهرنیا (ترکی)

## محبت به خدا

إِلَهِي مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ، فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا...  
یا منی قُلُوبِ الْمُشْتَاقِينَ، وَ یا غَايَهُ آمَالِ الْمُحِبِّينَ،  
أَسْأَلُكَ حُبَّكَ، وَ حُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ، وَ حُبَّ كُلِّ عَمَلٍ يُوصلُنِي  
إِلَى قُرْبِكَ، وَ أَنْ تَجْعَلَكَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا سِوَاكَ، وَ أَنْ  
تَجْعَلَ حُبِّي إِلَيْكَ قَائِدًا إِلَى رِضْوَانِكَ.

بارالها! خوب می دانم آن که لذت دوستی ات را چشیده باشد،  
غیر تو را اختیار نکند و آن که با تو انس گیرد لحظه ای از تو  
رویگردان نشود

بارالها! ای آرمان دل مشتاقان و ای نهایت آرزوی عاشقان!  
دوست داشتنت را از خودت خواهانم.<sup>۱</sup>

\*\*\*

به راستی دوستی با خدا چه آثاری دارد که پیشوایان دین و پیروان  
ایشان مشتاق آن بوده اند؟  
چگونه می توان دل را به این آذین، آراست؟

---

۱. برگرفته از مناجات المحبتین امام سجّاد علیه السلام

## ارزش ما

عده‌ای از اندیشمندان برتر دنیا در یکی از کشورهای اروپایی جمع شده بودند تا دربارهٔ موضوع «معیار ارزش واقعی انسان» به بحث و تبادل نظر بپردازند.

علت انتخاب این بحث، این بود که ما برای سنجش ارزش بسیاری از اشیاء، معیار خاصی داریم؛ مثلاً معیار ارزش طلا به عیار آن است، معیار ارزش درخت میوه به کیفیت محصول آن و معیار ارزش مزرعه به میزان حاصلخیزی آن است؛ اما معیار ارزش انسان چیست؟!



هرکدام از جامعه‌شناسان صحبت‌هایی در این باره داشتند و معیارهای خاصی ارائه دادند. وقتی نوبت به من رسید، به جایگاه رفتم و گفتم: اگر می‌خواهید بدانید یک انسان چقدر ارزش دارد، ببینید به چه چیزی علاقه دارد و به چه چیزی عشق می‌ورزد. کسی که عشقش یک آپارتمان است، در واقع ارزشش به مقدار همان آپارتمان است. کسی که عشقش ماشین است، ارزشش به همان میزان است. اما کسی که عشقش خداوند متعال است، ارزشش به اندازهٔ خداست. با تمام شدن حرفم، تمامی جامعه‌شناسان حاضر در جلسه برای چند دقیقه بلند شدند و برایم دست زدند. وقتی تشویق آنها تمام شد، گفتم: عزیزان! این کلام من نبود، بلکه از شخصی به نام علی علیه السلام بود.<sup>۱</sup>

۱. برگرفته از خاطرات علامه جعفری

## نقش محبت

محبت و دوستی سرچشمه بسیاری از تصمیم‌ها و کارهای انسان است. فعالیت‌هایی که آدمی در طول زندگی انجام می‌دهد، ریشه در دل‌بستگی‌ها و محبت‌های او دارد و همین محبت‌هاست که به زندگی آدمی جهت می‌دهد. به هر میزان که محبت شدیدتر باشد، تأثیر آن نیز در زندگی عمیق‌تر و گسترده‌تر است؛ مثلاً کسی که دوستدار ثروت است، سمت و سوی همه کارهای خود را رسیدن به ثروت قرار می‌دهد، کسی که شیفته مد است، دل مشغولی شب و روز او دست یافتن به آخرین مدهاست و کسی که محبوب و معشوق خود را دانشمند یا هنرمندی قرار می‌دهد، ظاهر و حتی نوع و سبک زندگی خود را شبیه وی می‌سازد.

پیامبر خدا ﷺ با توجه به نقش محبت، می‌فرماید:

هرکس در روز قیامت با محبوب خود محشور می‌شود.<sup>۱</sup>

## محبوب حقیقی

هرکسی اندکی تأمل کند، خواهد دید که زیبایی‌ها و خوبی‌ها را دوست می‌دارد، از بدی‌ها و زشتی‌ها متنفر است و در درون خود در جست‌وجوی سرچشمه خوبی‌ها و زیبایی‌هاست و تا به آن نرسد، آرام و قرار ندارد. این سرچشمه همان خداوند است. هرکس عاشق زیبایی و کمال است، او را دوست می‌دارد و دل به او می‌سپارد.

اگر انسان دل به سرچشمه کمالات و زیبایی‌ها یعنی خداوند سپارد، و قلب خود را جایگاه او کند، زندگی‌اش رنگ و بوی دیگری می‌یابد و هر میزان که ایمان انسان به خدا بیشتر شود، محبت وی نیز به خدا بیشتر می‌شود. عشق و محبت الهی افسردگی، ترس و یأس را از بین می‌برد و نشاط، شجاعت و قدرت می‌بخشد. تنبل را چالاک و زرنک، بخیل را بخشنده، کم‌طاقت و ناشکیبا را صبور و شکیا می‌کند و سرانجام آدمی را از خودخواهی به ایثار و ازخودگذشتگی می‌رساند؛ عشق به خدا چون اکسیری است که مرده را حیات می‌بخشد و زندگی حقیقی به وی عطا می‌کند. این همه تحول به این علت است که قلب انسان جایگاه خداست و جز با خدا آرام و قرار نمی‌یابد.

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۶

امام صادق علیه السلام می‌فرماید :

الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُسْكِنُ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ.<sup>۱</sup>

قلب انسان جایگاه و حرم خداست، در حرم خدا، غیر خدا را جا ندهید.

دل سرایردهٔ محبت اوست دیده آینه‌دار طلعت اوست<sup>۲</sup>

از همین‌رو، قرآن کریم یکی از ویژگی‌های مؤمنان را دوستی و محبت شدید آنان نسبت به خدا می‌داند :

و بعضی از مردم همتایانی را به جای خدا می‌گیرند	وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنَدَادًا
آنان را دوست می‌دارند مانند دوستی خدا	يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ
اما کسانی که ایمان آورده‌اند به خدا محبت بیشتری دارند	وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ <sup>۳</sup>

## آثار محبت به خدا

اکنون که با نقش محبت آشنا شدیم و دانستیم که یکی از ویژگی‌های مؤمنان، حُبِّ خداوند است به برخی از آثار محبت به خدا می‌پردازیم :

### الف : پیروی از خداوند

هرگاه انسان کسی را از صمیم دل دوست داشته باشد، خواسته‌هایش را سرلوحهٔ خود قرار می‌دهد تا شاهدهی بر صداقتش در دوستی باشد. در شعر منسوب به امام صادق علیه السلام آمده است :

۱. بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۵

۲. حافظ

۳. سورهٔ بقره، ۱۶۵



خدا را نافرمانی کنی و اظهار دوستی با او نمایی؟  
به جان خودم این رفتار شگفت است.  
اگر دوستی‌ات راستین بود، اطاعتش می‌کردی  
زیرا دوستدار، مطیع محبوب خود است.<sup>۱</sup>

احترام به خواسته‌های محبوب و انجام آنها، نه تنها نشانهٔ صداقت در دوستی و علاقه است، بلکه افزایش و استحکام محبت و دلبستگی به محبوب و نزدیک شدن به او را در پی دارد، به‌خصوص وقتی که این دستورات از جانب خدا باشد. دستورات و خواسته‌هایی که مبتنی بر مصلحت ماست و اطاعت از آنها سعادت و رستگاری و کمال ما را در پی دارد. او نیازی ندارد تا به ما فرمان دهد و نیازش را برطرف کند.

اگر کسی را دوست داشته باشیم تلاش می‌کنیم هر آنچه او دوست دارد را انجام دهیم و خود را بیشتر به او نزدیک کنیم. برای اینکه دوستی خود را با خدا بیشتر کنیم، کارهای زیادی برای انجام دادن وجود دارد. پیشوایان ما در این راه به ما یاری رسانده‌اند:

خداوند؛ بندهٔ گناهکار توبه‌کننده را دوست دارد.<sup>۲</sup>

خداوند، انسان باحیای بردبار باعفتی را که پاکدامنی می‌ورزد، دوست دارد.<sup>۳</sup>

خداوند، رسیدگی به دلسوختگان و درماندگان را دوست دارد.<sup>۴</sup>

خداوند، کسی که جوانیش را در اطاعت او بگذراند دوست دارد.<sup>۵</sup>

خداوند، زیبایی و آراستگی را دوست دارد.<sup>۶</sup>

برخی می‌گویند: قلب انسان با خدا باشد کافی است و عمل به دستورات او ضرورتی ندارد، آنچه اهمیت دارد، درون و باطن انسان است، نه ظاهر او. اما این توجیه، با کلام خداوند سازگار نیست. خداوند، عمل به دستوراتش را که توسط پیامبر ارائه شده است، شرط اصلی دوستی با خدا اعلام می‌کند:

---

۱. بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۱۵

۲. کافی، ج ۲، ص ۴۳۵

۳. کافی، ج ۲، ص ۱۱۲

۴. نهج الفصاحة، حدیث ۷۵۶

۵. نهج الفصاحة، حدیث ۸۰۰

۶. کافی، ج ۶، ص ۴۴۰

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ»<sup>۱</sup>  
 «ای پیامبر ﷺ بگو اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهانتان را ببخشد.»  
 امام صادق (ع) فرمودند :  
 مَا أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ غَصَاهُ.<sup>۲</sup>  
 کسی که از فرمان خدا سرپیچی می‌کند، او را دوست ندارد.



#### ب : دوستی با دوستان خدا

اگر محبت خداوند در دلمان خانه کند، محبت کسانی که رنگ و نشانی از او دارند، در دل ما جای می‌گیرد. به هر میزان که ایمان ما به خداوند و محبت ما به او بیشتر و قوی‌تر باشد، محبت ما به دوستان خدا فزون‌تر می‌شود. انبیاء و اولیای الهی و مجاهدان راه حق و آنان که در مسیر بندگی خدا حرکت کردند، دوستان خداوند هستند و برترین این دوستان، رسول خدا ﷺ و اهل بیت ایشان (ع) هستند که با تمام وجود به خدا عشق ورزیدند و زندگی خود را در اطاعت کامل خداوند سپری کردند. دوستی با آنان، همان دوستی با خداوند و محبت به آنان در مسیر محبت به خداوند است.

۱. سورة آل عمران، ۳۱

۲. امالی صدوق، ص ۳۶۹

روزی علی علیه السلام وارد مسجد شد و مثل همیشه در کنار پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بر زمین نشست. برخی به بدگویی از علی علیه السلام پرداختند. پیامبر که از دشمنی آنان با ایشان خبر داشت از بدگویی آنها خیلی ناراحت شد، به گونه‌ای که در چهره مبارکشان نمایان شد. ایشان در حالی که دست علی علیه السلام را در دست خود داشت، فرمود:

«به خدایی که جانم در دست اوست، بنده‌ای وارد بهشت نمی‌شود، مگر آنکه مرا دوست داشته باشد و بداند آن کسی که می‌پندارد مرا دوست دارد، اما از علی نفرت دارد، دروغ می‌گوید.»

ذکر این نکته ضروری است که محبت به دوستان خدا به معنی بی‌توجهی به دیگران یا دشمنی با آنان نیست. بلکه در اسلام، توجه به عموم انسان‌ها ضرورت دارد. از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که:

الْخَلْقُ عِيَالُ اللَّهِ تَعَالَى فَأَحْبُ الْخَلْقِ إِلَيَّ اللَّهُ مَنْ نَفَعَ عِيَالَ اللَّهِ.<sup>۱</sup>

تمام انسان‌ها مخلوق خداوند و تا زمانی که پایبند به کرامت ذاتی خود هستند، محترم‌اند و در جهت کمک و یاری به یکدیگر باید تلاش کنند و روابط میان مسلمانان با آنان باید بر مبنای احسان، رحم و شفقت باشد.

بنی‌آدم اعضای یکدیگرند	که در آفرینش زیک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی‌غمی	نشاید که نامت نهند آدمی

### ج: ییزاری از دشمنان خدا و مبارزه با آنان

عاشق روشنایی، از تاریکی می‌گریزد و آن‌کس که به دوستی با خدا افتخار می‌کند، با هر چه ضدخدایی است، مقابله می‌نماید. او دوستدار حق و دشمن باطل است.

عاشقان خدا پرچمدار مبارزه با ستم و ستمگران بوده‌اند. همه پیامبران، از حضرت نوح علیه السلام و حضرت ابراهیم علیه السلام تا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله زندگی خود را در مبارزه با ستم و پلیدی گذراندند و پرچم مبارزه را از نسلی به نسل بعد منتقل کردند. نمی‌شود کسی دوستدار خداوند باشد و زشتی و ستم را در جامعه ببیند و سکوت اختیار کند.

۱. بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۶۱۳

از این رو، «جهاد در راه خدا» در برنامه تمام پیامبران الهی بوده و بیشتر آنان در حال مبارزه با ستمگران به شهادت رسیده‌اند. امروزه نیز مشاهده می‌کنیم که مستکبران و ستمگران برای رسیدن به منافع دنیایی خود، حقوق ملت‌ها را زیر پا می‌گذارند و آنان را از حقوقشان محروم می‌کنند. رنج و محرومیت مردم فلسطین، یمن، عراق، بحرین و ...، نمونه آشکاری از رفتار مستکبران است که جز با مبارزه، برطرف نخواهد شد.

در نتیجه، دینداری با دوستی خدا آغاز می‌شود و برائت و بیزاری از دشمنان خدا را به دنبال می‌آورد. اگر کسی بخواهد قلبش را خانه خدا کند باید شیطان و امور شیطانی را از آن بیرون نماید. جمله «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» که پایه و اساس بنای اسلام است، مرکب از یک «نه» و یک «آری» است: «نه» به هرچه غیرخدایی است و «آری» به خدای یگانه.<sup>۱</sup>

پس دینداری بر دو پایه استوار است: تولی (دوستی با خدا و دوستان او) و تبری (بیزاری از باطل و پیروان آن). هرچه دوستی با خدا عمیق‌تر باشد نفرت از باطل هم عمیق‌تر است. امام خمینی (ره) بر مبنای همین تحلیل، به مسلمانان جهان این گونه سفارش می‌کند: «باید مسلمانان، فضای سراسر عالم را از محبت و عشق نسبت به ذات حق و نفرت و بغض عملی نسبت به دشمنان خدا لبریز کنند».<sup>۲</sup>



۱. سیری در نهج البلاغه، استاد شهید مرتضی مطهری، ص ۲۸۵  
 ۲. پیام امام خمینی (رحمة الله علیه) به مناسبت حج ۱۴۰۷ هـ. ق برابر با ۱۳۶۶ هـ. ش

## تفکر

قرآن کریم، آن گاه که به بیان عوامل دوزخی شدن انسان‌ها – کسانی که به کمالشان نرسیده‌اند – از زبان خودشان می‌پردازد، این گونه بیان می‌فرماید :

«قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ»

«گویند : اگر شنیده [و پذیرفته] بودیم یا تعقل کرده بودیم در [میان]

دوزخیان نبودیم.»

در جایی دیگر می‌فرماید :

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا...»<sup>۱</sup>

«به‌طور مسلم، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ قرار دادیم، زیرا آنها عقل‌هایی دارند که با آن اندیشه نمی‌کنند...»

براستی تعقل و اندیشه‌ورزی چگونه با سعادت و شقاوت ما ارتباط برقرار می‌کند؟

تفکر در چه اموری شایسته است و با بحث سعادت ما ارتباط بیشتری دارد؟

موانع تفکر صحیح چه اموری هستند؟

\*\*\*

۱. سوره ملک، ۱۰

۲. سوره اعراف، ۱۷۹

## جایگاه و اهمیت تفکر

امام کاظم علیه السلام به شاگرد برجسته خود هشام بن حکم فرمودند :

ای هشام، خداوند دو حجت بر مردم دارد؛ حجتی آشکار و حجتی پنهان. حجت آشکار، رسولان و انبیاء و ائمه اند و حجت پنهان؛ همان عقل انسان هاست<sup>۱</sup>. توجه خاص انبیاء برای کمال بخشیدن به عقل «وَلَا بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا وَلَا نَبِيًّا حَتَّى يَسْتَكْمِلَ الْعَقْلُ»<sup>۲</sup> و برانگیختن عقل بشر «وَيُثْبِتُوا لَهُم دَفَائِنَ الْعُقُولِ»<sup>۳</sup> نشان از اهمیت تفکر دارد. قرآن کریم نیز با تعبیر مختلفی نظیر «تفكرون»، «تفكرون و تفقهون» انسان را به تفکر و اندیشه ورزی دعوت می نماید. علاوه بر آن تدبر و تذکر که از دیگر خواسته های قرآن از ماست، بیان دیگری از اندیشه ورزی است.

همچنین آیات متعددی با توییح مشرکان و منکران به خاطری توجهی ایشان به اندیشه ورزی، آن را عامل اصلی ضلالت و گمراهیشان بیان می فرماید. اهل ایمان اندیشه ورزند و آنکه ایمان نمی آورد اندیشه نمی کند :

«وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ. وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَجْعَلُ الرُّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»<sup>۴</sup>

«و اگر پروردگار تو می خواست، قطعاً هر که در زمین است همه آنها یکسر ایمان می آوردند. پس آیا تو مردم را ناگزیر می کنی که ایمان بیاورند؟ هیچ کس را نرسد که جز به اذن خدا ایمان بیاورد، و [خدا] بر کسانی که نمی اندیشند، پلیدی را قرار می دهد.»

## تفکر ارزشمند

ما درباره غالب کارهای روزانه ای که انجام می دهیم فکر می کنیم. اینکه چه غذایی را بخوریم یا در تعطیلات به کجا سفر کنیم یا... به همین دلیل همه ما خود را فردی اهل فکر

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۹

۲. کافی، ج ۱، ص ۱۳

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱

۴. سوره یونس، ۱۰۰

و اندیشه می‌دانیم.

آیا منظور قرآن از دعوت به تفکر، فکر کردن در اینگونه امور است؟

برای دریافت پاسخ به محضر قرآن می‌رویم. تأمل در آیات قرآن کریم نشان می‌دهد که خداوند تفکر در «آیات» یا نشانه‌ها را از ما طلب کرده است. برخورد ما انسان‌ها در مواجهه با آیات خداوند دو گونه است: استقلالی و طریقی.

مثال زیر بحث را روشن‌تر می‌کند:

تابلوهای راهنمایی و رانندگی (آیات) نشانه‌هایی هستند برای معانی خاص، مثلاً تابلوی «STOP» نشانه‌ای است برای «ایستادن» به عبارت دیگر تابلوی «STOP» دال است و «ایستادن» مدلول آن.

افراد در مواجهه با این تابلو دو گونه عکس‌العمل نشان می‌دهند:

۱ گروه اول، صرفاً به نوع نگارش کلمه «STOP»، رنگ، اندازه، زیبایی و... آن توجه می‌کنند. این گروه نگاه استقلالی به تابلوها دارند.

۲ گروه دوم، تابلو را وسیله‌ای برای رسیدن به معنا و مدلول آن می‌دانند. این نگاه، نگاه طریقی است، یعنی از این تابلو معنی ایستادن را برداشت می‌کنند، به عبارت دیگر تابلو، راهی است برای رسیدن به معنای «ایست».

در مواجهه با آنچه در جهان می‌بینیم همین دو نگاه وجود دارد: گروهی به ظاهر آنچه می‌بینند بسنده می‌نمایند (نگاه استقلالی) و گروهی آن را نشانه‌ای برای امور دیگر می‌بینند. (نگاه طریقی)، به طور مثال از دیدن آثار مختلف در اشیاء و... پی به وجود یک قدرت مافوق و تأثیرگذار می‌برند، یا با دیدن نظم موجود در اشیاء، همانند دانه‌های انار و... پی به وجود یک خالق نظم‌دهنده می‌برند.



عکس‌العملی که خدا در مقابل آیات از انسان انتظار دارد، نگاه‌طریقی به آنهاست؛ و رسیدن از دال به مدلول یا به عبارت دیگر از ظاهر به باطن آن.

«سَتُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ. ۱»

به‌زودی نشانه‌های خود را در اطراف عالم و در درون جانشان به آنها نشان می‌دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است.

این گونه تفکر است که امام علی (علیه السلام) آن را عبادت دانسته است :

هیچ عبادتی همانند فکر و اندیشه در آفرینش نیست.<sup>۲</sup>

## موضوعات تفکر

آیا هر مسئله‌ای که در مقابل ما قرار گرفت باید موضوع اندیشه واقع شود؟ آیا اندیشیدن و توجه به هر موضوعی خوب و شایسته است؟

برای اینکه موضوعات قابل تفکر روشن شود، تمثیل زیر به ما کمک خواهد کرد :

دستگاه اندیشه از جهتی شبیه دستگاه گوارش است. دستگاه گوارش کار آماده کردن غذا برای سلول‌ها را برعهده دارد. اما هر غذایی مناسب سلول‌ها نیست. موادی باید وارد سلول‌ها شوند که هم رشد آنها را تأمین کنند و هم سلامتی‌شان را به خطر نیندازند. موضوعات مورد تفکر هم، جذب شخصیت ما می‌شوند و با پذیرش آنها، هویت ما شکل می‌گیرد.

از جهت دیگر، اندیشه مانند بذری است که در ذهن جوانه می‌زند، در دل و قلب ریشه می‌دواند و برگ و بار آن به صورت اعمال، ظاهر می‌گردد. لذا کسی که به خوبی‌ها می‌اندیشد، در زمین ذهن، بذر عمل صالح را می‌افشاند. اما آن کس که فکرهای شیطانی در سر می‌پرورد، بذرهای فاسد کشت می‌کند و در نهایت، درخت اندیشه‌اش، میوه تلخ «گناه» می‌دهد.

امام علی (علیه السلام) فرمودند :

«آنکه مرغ فکرش در اطراف گناهان زیاد پرسه می‌زند، بالاخره روزی به دام

گناه خواهد افتاد.»<sup>۳</sup>

۱. سوره فصلت، ۵۳

۲. امالی طوسی، ص ۶۴۱

۳. میزان الحکمه، ج ۳، ح ۱۵۶۴



حضرت عیسیٰ علیه السلام به حواریون خود فرمود :

«من به شما امر می‌کنم که فکر گناه و فساد را به دل خود راه ندهید، تا چه رسد به خود فساد. زیرا کسی که روح و فکرش به فساد مشغول باشد، مانند کسی است که در اتاقی نگارین و آراسته، آتشی روشن کند. با چنین کاری، نقش‌های زیبای اتاق با دود آتش آلوده و کثیف می‌گردد، هرچند خانه نسوزد.»<sup>۱</sup>

با این اوصاف، این سؤال مطرح می‌شود که :

قرآن کریم در جریان دعوت به اندیشه‌ورزی و تفکر، چه چیزهایی را شایسته تفکر دانسته است؟

موضوع ارزشمند تفکر در اسلام آیات و نشانه‌های خداوند در جهان هستی است. این آیات مصداق‌های متعددی دارند و به نوعی تمام مخلوقات را دربرمی‌گیرند.

آیات و نشانه‌ها در قرآن کریم به دو بخش کاملاً مجزا با مصادیق متفاوت تقسیم می‌شوند : بخش اول آیات مربوط به کلام و زبان می‌باشد که از طریق وحی در اختیار ما قرار گرفته (به خاطر اعمالشان) است. آیات قرآن کریم، تنها نمونه این نوع آیات می‌باشد که تفکر در آن از ما خواسته شده است :

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»<sup>۲</sup>

بخش دیگر آیات از جنس کلام نیست بلکه رخدادها، حوادث و پدیده‌های اجتماعی، تاریخی و طبیعی می‌باشند. قرآن از این نوع آیات که در جهان خارج از انسان هستند به «آیات آفاقی» و از آیات و نشانه‌های که در وجود خودمان (جهان درون انسان) به «آیات انفسی» تعبیر می‌کند :

«سُئِرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ.»<sup>۳</sup>

۱. بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۱۳۳

۲. سورة محمد، ۲۴

۳. سورة فصلت، ۳۵

## الف: آیات انفسی

امیرمؤمنان علی علیه السلام در بیانی انسان را متوجه این نکته می‌سازد که درون جرم صغیر آدمی، عالم بزرگی نهفته است که راهنمای راه حق و حقیقت است و همچون نامه گویایی پرده از باطن و اسرار درونی خود برمی‌دارد.

أَتَرُغْمُ أَنْتَ جَرْمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ أَنْطَوَى الْعَالَمِ الْأَكْبَرُ.<sup>۱</sup>

تو می‌پنداری که کالبد کوچکی هستی، درحالی که جهان بزرگ در باطن تو گنجانده شده است. نظری به سوی خود کن که تو جان دلربایی مفکن به خاک خود را که تواز بلندجایی توز چشم خودنهانی، تو کمال خودچه دانی؟ چو دُر از صدف بروا، که تو بس گران‌بهایی انسان با سفر به اعماق وجودی خویش و با شناخت خود و سرمایه‌هایش به خداشناسی راه می‌یابد. از این رو، هرچه معرفت نفس نیکوتر و بهتر شود، معرفت حق و خداشناسی نیز نیکوتر و بهتر می‌شود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ضمن بیان رابطه مستقیم معرفت نفس با معرفت حق تعالی می‌فرماید:

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ

هرکس نفس خود را بشناسد، پس به یقین پروردگارش را شناخته است.<sup>۲</sup>

تفکر در سرآغاز انسان، معرفت به خالق و آفریننده را به همراه خواهد داشت. زیرا انسان وقتی خود را موجودی ضعیف و حقیر دانست و وابستگی خویش را به قدرتی بی‌نظیر را احساس کرد، راهی به سوی معرفت خدا برایش گشوده خواهد شد.

شناخت مراحل شکل‌گیری بعد مادی انسان، دیدگاه فرد نسبت به خود را متحول می‌سازد. تفکر در تعبیری که قرآن برای جنبه مادی انسان به کار برده است از قبیل خاک، گل، گل چسبیده، لخته خون، آب جهنده و... انسان را واقع بین می‌کند و او را از غرور و نخوت باز می‌دارد.

برخی دیگر از آیات، بر بزرگی و عظمت انسان دلالت دارند. او خلیفه خدا معرفی شده و به او کرامت بخشیده شده است. مسجود فرشتگان بوده و آفرینش برای او مسخر شده

۱. دیوان منسوب به امام علی علیه السلام، ص ۱۷۵

۲. بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۴۵۲

است. درک دقیق این تصویر سبب می‌شود فرد از هرگونه فعل و گفتاری که اهانت کننده به این جایگاه باشد برحذر باشد.

## ■ ب: آیات آفاقی

قرآن در میان آیات آفاقی (آیات خارج از وجود انسان)، به طبیعت و تاریخ بیشتر پرداخته است:

۱ ■ طبیعت: سراسر قرآن کریم، مملو از آیاتی است که طبیعت را توصیف کرده و انسان را به تفکر و اندیشیدن درباره آنها دعوت می‌کند:

زمین، آسمان، ستارگان، خورشید، شب و روز، ماه، ابر، باران، جریان باد، حرکت کشتی‌ها در دریاها، حیوانات و... و هر امر محسوسی که انسان در اطراف خود می‌بیند. قرآن کریم می‌فرماید:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ.»<sup>۱</sup>

«مسلماناً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌های (روشنی) برای خردمندان است.»



۱. سوره آل عمران، ۱۹۰

۲ تاریخ: آیات متعددی به مطالعه اقوام گذشته دعوت می‌کند و آن را مانند یک منبع برای علم معرفی می‌کند. از نظر قرآن، تاریخ بشر و تحولات آن بر طبق یک سلسله قوانین و سنن صورت می‌گیرد. عزت‌ها، ذلت‌ها، موفقیت‌ها و شکست‌ها، خوشبختی‌ها و بدبختی‌های تاریخی، حساب‌هایی دقیق و منظم دارد و با شناختن آن حساب‌ها و قانون‌ها می‌توان تاریخ حاضر را تحت فرمان درآورد و به سود خود و مردم عصر خود، از آن بهره‌گیری کرد. قرآن کریم می‌فرماید:

«قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ.<sup>۱</sup>»

«پیش از شما، سنت‌هایی وجود داشت (و هر قوم، طبق اعمال و صفات خود،

سرنوشت‌هایی داشتند که شما نیز، همانند آن را دارید). پس در روی زمین

گردش کنید و ببینید سرانجام تکذیب‌کنندگان (آیات خدا) چگونه بوده است؟!»



۱. سوره آل عمران، ۱۳۷

## موانع اندیشه ورزی

قدرت تفکر، نوع انسان را از حیوان متمایز می‌کند. انسان در پرتو همین امتیاز به شناخت دقیق و همه‌جانبه از خالق هستی، هدف و مقصد آن، اشیا و پدیده‌ها و افکار پیرامون خود می‌پردازد و قادر می‌شود پرده از بسیاری از مجهولات بردارد. در نگاه قرآن کریم، تفکر صحیح، آدمی را به حق و واقع می‌رساند. و برخی عوامل مانع این مهم می‌باشد:

**۱** رفتارهای نادرست: تقوای الهی این امکان را فراهم می‌نماید که فرد توانایی جدا کردن حق از باطل را بیابد:

«إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا»

در مقابل رفتارهای نادرست و گناه سبب می‌شوند که افراد قدرت اندیشه خود را از دست بدهند. این رفتارها مانند حجاب‌هایی بر مرکز اندیشه ورزی و تعقل می‌نشینند و با این پوشش، به درست کار کردن آن ضربه وارد می‌کند. قلب انسان اگر سالم باشد حقایق را درک می‌کند ولی به خاطر این بیماری‌ها، مهر خورده، قفل زده، پرده افکنده شده و فاقد درک و فهم می‌شوند.

«فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَ كُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ قَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَغَيْرِ حَقٍّ وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا»

به خاطر پیمان شکنی و انکار آیات خدا و کشتن پیامبران به ناحق و اینکه از روی استهزا می‌گفتند دل‌های ما، در غلاف است. آری خداوند به سبب کفرشان، بر دل‌های آنها مهر زده که جز عده کمی که راه حق می‌پویند ایمان نمی‌آورند.

**۲** جهل: قرآن کریم به صورت مطلق آدمیان را از ورود جاهلانه به مسائل و موضوعاتی که درباره آنها از شناخت کافی برخوردار نیستند، برحذر داشته، می‌فرماید:

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ.»

«از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن.»

۱. سوره انفال، ۲۹.

۲. سوره نساء، ۱۵۵.

۳. سوره اسراء، ۳۶.

در نگاه قرآن، عدم احاطه علمی، یکی از علل اصلی تکذیب پیامبران، قرآن و همچنین کتب آسمانی پیشین و... است.

گسترش دید علمی و توسعه اطلاعات انسان، عرصه و مجال مناسب تری را برای جولان عقل فراهم می آورد مثلاً آگاهی بیشتر از نشانه ها و آیات تکوینی (جهان خلقت) سبب می گردد که انسان با اندیشه خود به مرحله عالی تری از توحید دست یابد. از این رو در آیات و روایات بر فراگیری دانش و علم تأکید شده است.

**۳ غفلت :** فراموشی و نسبیانی که به علت بی توجهی بر انسان عارض می شود غفلت گفته می شود. قرآن کریم می فرماید :

«به یقین گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم آنها دل ها (عقل ها) بی دارند که با آن (اندیشه نمی کنند) و نمی فهمند و چشمانی که با آن نمی بینند و گوش هایی که با آن نمی شنوند آنان همچون چهارپایان اند، بلکه گمراه تر، اینان همان غافلان اند.»<sup>۱</sup>

**۴ کبر و غرور :** کبر به حالت روحی گفته می شود که انسان به سبب آن خود را برتر از دیگران می بیند. کبر موجب می شود که صاحب آن، شناخت ها و باورهای خود را برتر از هرگونه شناخت و باور دیگری بیندارد و بدین وسیله از ورود به مسیر تفکر و دربی حق بودن محروم بماند. قرآن کریم درباره افرادی که بدون هرگونه برهان به مجادله در آیات خدا می پردازند، چنین می گوید :

«کسانی که در آیات خداوند بدون دلیلی که برای آنها آمده باشد، ستیزه جویی می کنند، در سینه هایشان فقط کبر است و هرگز به خواسته خود نخواهند رسید.»<sup>۲</sup>

**۵ پیروی های کورکورانه :** قرآن کریم همگان را به تفکر برای شناخت حق فراخوانده و پیروی کورکورانه از بزرگان و شخصیت ها را موجب انحراف از مسیر حقیقت دانسته است. قرآن از زبان مردمی که این گونه به انحراف رفته اند، چنین نقل قول می کند :

۱. سوره اعراف، ۱۷۹

۲. سوره غافر، ۵۶

«می‌گویند : پروردگارا! ما از بزرگان و برجستگان خود پیروی کردیم و در نتیجه ما را گمراه ساختند.»<sup>۱</sup>

پیروی کورکورانه از قدرتمندان نیز از موانع تفکر است. آنجا که قدرت و صاحبان آن در نگاه انسان، در جایگاهی برتر از چون و چرا می‌نشینند، به صورت طبیعی تفکر و اندیشه‌ورزی به تعطیلی می‌گراید. برای چنین انسانی ضرورت اندیشیدن و اقامهٔ برهان وجود ندارد، تا حس جست‌وجوگری و اندیشه‌ورزی را به حرکت درآورد.

قرآن کریم این حقیقت را با صراحت در داستان موسی علیه السلام و فرعون بیان نموده است :

«ما موسی را با آیات خود و دلیل آشکاری به سوی فرعون و اطرافیانش فرستادیم، اما آنان از فرمان فرعون پیروی کردند، درحالی که فرمان فرعون، مایهٔ رشد و نجات نبود.»<sup>۲</sup>

---

۱. سورهٔ احزاب، ۶۷

۲. سورهٔ هود، ۹۶ و ۹۷

## راز اعتماد

ادامه روایات زیر را با گفتگوی با دوستانتان حدس بزنید.

۱ من و رفیقم از مدینه خارج شدیم تا به پیغمبر اسلام و سپاه مسلمین بپیوندیم. اتفاقاً به جمعی از کفار قریش برخوردیم. از ما پرسیدند: آیا برای یاری محمد ﷺ می‌روید؟ از ترس آنها و برای نجات از شرشان گفتیم: نه، ما به مدینه می‌رویم. آنها از ما قول گرفتند که اگر به یاری محمد ﷺ نرویم و علیه آنها جنگ نکنیم، آزادمان کنند. ما هم این قول را دادیم و آزاد شدیم. از آنجا به حضور خاتم انبیا ﷺ رسیدیم و ماجرا را نقل کردیم و اجازه شرکت در جنگ را خواستیم. پیامبر ﷺ فرمودند: ....

۲ به شدت دچار گرسنگی بودیم، کمبود آذوقه ما را وادار کرده بود تا از گوشت حیواناتی استفاده کنیم که خوردن گوشت آنها مکروه بود. چندین دژ یهود را تصرف کرده بودیم، اما هنوز دژهایی که مواد غذایی فراوانی در آن انبار شده بود، گشوده نشده بود. بارقه امید در دلمان ایجاد شد، گله‌ای از گوسفند به همراه چوپانشان به ما نزدیک شدند. گله از آن یهودیانی بود که مدتی بود با آنها می‌جنگیدیم. ... چوپان از رسول خدا ﷺ خواست که اسلام را به او معرفی کند. پیامبر ﷺ هم که هیچ کسی را برای دعوت به اسلام کوچک نمی‌شمرد، اسلام را به مرد چوپان معرفی کرد و بدین ترتیب، او مسلمان شد. چوپان به گله گوسفندانش اشاره کرد و گفت: «این گوسفندان، همه مال یهودیان قلعه است که نزد من امانت است. حالا که من مسلمان شده‌ام، با اینها چه کار کنم؟».

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: ....



خداوند متعال در سوره مبارکه مؤمنون ویژگی‌هایی را بیان می‌کند، که هر انسانی با کسب این ویژگی‌ها به رستگاری و فلاح قطعی می‌رسد. از جمله این ویژگی‌ها که در ارتباط با دیگران باید رعایت شود، «امانت داری» و «وفای به عهد» است:

«وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ.<sup>۱</sup>»

«مؤمنان کسانی هستند که امانت و عهد خود را رعایت می‌کنند.»

اما امانت‌داری و وفای به عهد به چه معنا است؟ آیا حفظ امانت و وفای به عهد در ارتباط با همهٔ انسان‌ها حتی دشمنان ضروری است؟ آثار این دو صفت اخلاقی چیست؟

## امانت‌داری

یکی از مهم‌ترین واجبات، امانت‌داری است که دارا بودنش نشانهٔ ایمان و نبودش علامت نفاق است و در اهمیت آن همین بس که پیامبران الهی خود را با صفت «رسول امین» توصیف می‌کردند به‌عنوان مثال، حضرت نوح علیه السلام می‌فرماید:

«إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ. إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ<sup>۲</sup>»

«هنگامی که برادرشان نوح به آنها گفت: آیا تقوا پیشه نمی‌کنید؟ من برای شما

فرستادهٔ امینی هستم.»

خداوند به مردم دستور می‌دهد که به پیروی از انبیا علیهم السلام امین باشند و در صورتی که امانتی به آنها داده شد در حفظ آن بکوشند و امانت را به صاحبانش بازگردانند.

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا<sup>۳</sup>»

«خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش برسانید.»

عمل به این واجب الهی تا آن اندازه مهم است که رسول خدا، آن را مرزی میان پیروان حقیقی و غیرحقیقی خود می‌داند:

۱. سوره مؤمنون، ۸

۲. سوره شعراء، ۱۰۶ و ۱۰۷

۳. سوره نساء، ۵۸

لَيْسَ مِنَّا مَنْ خَانَ بِالأَمَانَةِ.<sup>۱</sup>

کسی که در امانت خیانت کند از ما نیست.  
ایشان در روایت دیگری، خیانت در امانت را معادل بی‌دینی معرفی می‌کند:  
لَا دِينَ لِمَنْ لَا أَمَانَةَ لَهُ.<sup>۲</sup>  
کسی که امانت ندارد، دین ندارد.

## مصدق‌های امانت

امانتداری فقط مربوط به حفظ وسایل یا ابزارها مثل وسایل ورزشی دوستانمان، کتاب کتابخانه، منزل اجاره‌ای و... که به ما سپرده شده‌اند، نیست. بلکه نمونه‌های متفاوت‌تری هم دارند؛ مثلاً راز مردم نیز امانت است و هیچ فردی حق ندارد بدون مصلحت خاص، اسرار دیگران را فاش نماید. اسرار و اطلاعات کشور نیز امانت‌اند. افشا، فروختن اسرار و جاسوسی کردن به نفع بیگانگان، مصداق دیگری از خیانت در امانت است.  
همچنین نعمت‌های خدا امانت الهی هستند که باید سالم نگه داشته شوند و از هرکاری که سبب فساد آنها می‌شود، باید پرهیز کرد؛ مثلاً زبان، یکی از امانت‌های الهی است، انسان وظیفه دارد سخنان حق را بگوید و از گفتن سخنان لغو و بیهوده خودداری کند و یا گوش که باید از آن در راه شنیدن سخنان حق و غیرحرام استفاده کرد و از شنیدن سخنان باطل و ناروا دوری گزید.

## وفای به عهد و پیمان

وفاء از ریشه «وَفَى» و به معنای چیزی را به تمام و کمال رساندن است. حفظ و نگهداری چیزی را نیز «عهد» گویند. وفای به عهد بدین معناست که عهد و پیمانی که انسان با دیگران می‌بندد، بدون کم و کاست و مطابق وعده انجام شود.<sup>۳</sup>  
وفای به عهد و پیمان یکی دیگر از واجبات الهی به شمار می‌رود.

۱. مشکوٰۃ الأنوار، ص ۵۲

۲. بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۱۱۶

۳. راغب اصفهانی، مفردات، ص ۵۹۱ و ۸۷۸

آیات قرآن با تعبیر گوناگون به ما سفارش می‌کنند که به تعهدات خود در برابر دیگران پایبند باشیم. گاهی قرآن با ستودن افراد نیکوکار یکی از ویژگی‌های قابل ستایش آنها را وفای به عهد می‌شمرد:

«وَالْمُؤْمِنُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا»<sup>۱</sup>

«و آنان که چون عهد بستند، به عهد خود وفادارند.»

گاه با صراحت به وفا به عهد فرمان می‌دهد و انسان را در برابر تعهدات خود، مسئول می‌داند

«وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا»<sup>۲</sup>

«و به پیمان [خود با دیگران] وفا کنید، زیرا که از پیمان پریش خواهد شد.»

و گاه افراد عهدشکن و بی‌توجه به پیمان‌های اجتماعی را نکوهش می‌کند. در یکی از این آیات بدترین جنبندگان نزد خدا را کسانی می‌داند که کفر ورزیده و ایمان نیاورده‌اند همانان که از ایشان پیمان گرفته شده، ولی هر بار پیمانشان را می‌شکنند و از خدا پروا نمی‌کنند.

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ الَّذِينَ عَاهَدَتْ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ»<sup>۳</sup>

پیغمبر اکرم ﷺ به وفای به عهد بسیار اهتمام داشت؛ از آن جمله در صلح حدیبیه بین آن حضرت و مشرکین مکه پیمانی بسته شد به این مضمون که اگر کسی از پیروان رسول خدا پیامی برای قریش ببرد و همانجا به مشرکان پناه آورد، آنها می‌توانند او را نگه دارند و پناه دهند. اما اگر کسی از پیام‌آوران قریش به پیامبر پناهنده شد، پیامبر ﷺ نمی‌تواند او را بپذیرد و به او پناه دهد. رسول خدا ﷺ بر این پیمان استوار بود و کسی از افراد قریش را در آن هنگام نمی‌پذیرفت.

ابورافع می‌گوید: قریش مرا به نزد پیامبر ﷺ فرستادند تا پیام مشرکان را به پیامبر ﷺ برسانم. هنگامی که آن حضرت را دیدم در دلم نور اسلام تابید. به آن حضرت عرض کردم: یا رسول الله! من دیگر به سوی قریش بر نمی‌گردم. فرمود: من برخلاف عهد عمل نمی‌کنم و پیام‌آوران را نگه نمی‌دارم. تو به سوی آنان باز گرد و اگر دیدی باز اسلام را می‌خواهی،

۱. سوره بقره، ۱۷۷

۲. سوره اسراء، ۳۴

۳. سوره انفال، ۵۶

از نو به سوی ما باز آید.

## آثار وفای به عهد

### آثار فردی :

تحکیم روابط دوستانه و به وجود آمدن اعتماد و اطمینان بین دوستان بدون پای بندی به تعهدات میسر نیست. عهدشکنی و عدم پایبندی به تعهدات، بیشترین نقش را در ایجاد جو بدبینی و نفاق در بین دوستان ایفا می کند.

حضرت علی علیه السلام می فرماید :

لَا تَعْتَمِدْ عَلَى مَوَدَّةٍ مَنْ لَا يُؤْفِي بِعَهْدِهِ<sup>۱</sup>

بر دوستی کسی که به عهد خود وفا نمی کند، اعتماد مکن.

### آثار اجتماعی :

مهم ترین سرمایه یک جامعه، اعتماد متقابل افراد به یکدیگر است. اصولاً آنچه جامعه را از صورت آحاد پراکنده بیرون می آورد و همچون رشته های زنجیر به هم پیوند می دهد، همین اصل اعتماد متقابل است که پشتوانه فعالیت های هماهنگ اجتماعی و همکاری در سطح وسیع می باشد.



۱. تصنیف غررالحکم و درر الکلم، ص ۴۱۸، حدیث ۹۵۶۲

یکی از اموری که سبب می‌شود این اعتماد متقابل افراد در جامعه افزایش یابد عمل به تعهدات است. تعهدها زیربنای حیات اجتماعی در زمینه‌های گوناگون است. اگر این تعهدات به استحکام خود باقی بمانند، جامعه به سمت پیشرفت حرکت کرده و در نتیجه حیات آن برقرار می‌ماند. هر اندازه مردم بیشتر آن را رعایت کنند، به یکدیگر اعتماد بیشتری پیدا می‌کنند و در نتیجه، بیشتر احساس آرامش کرده و با خیال راحت‌تری به فعالیت می‌پردازند و رشد اقتصادی، فرهنگی و... کشور و سعادت مردم را شاهد خواهند بود ولی اگر در استحکام معاهدات، تزلزلی به وجود آید. جامعه به سمت انحطاط می‌رود و در نتیجه حیات آن مختل می‌شود.

زمانی که عهدشکنی منش و رفتار جامعه‌ای گردد، دروغ و خیانت در میان آنها رواج می‌یابد. در نتیجه، افراد جامعه نسبت به یکدیگر بدبین و بی‌اعتماد می‌شوند. این امور، افراد جامعه را از هم جدا کرده و اتحاد آنها را از بین می‌برد.

## راه‌های افزایش وفای به عهد

### ۱. تعهد به میزان توانایی :

هرکس بخواهد به دیگری وعده‌ای بدهد باید در موقع تعهد دادن، قدرت خود را ارزیابی کند که آیا می‌تواند به وعده‌ای که می‌دهد وفا کند یا نه و در صورتی که توانایی ندارد وعده ندهد. امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود :

لَا تَعِدْ بِمَا تَعْجِزُ عَنِ الْوَفَاءِ.

چیزی را که از وفا کردن به آن عاجز هستی، وعده مکن.<sup>۱</sup>

### ۲. توجه به کرامت انسان‌ها :

همهٔ افراد، دارای ارزش و کرامت انسانی هستند. اگر ما این کرامت انسانی را در روابط اجتماعی مان در نظر داشته باشیم، به پیمان‌های خود وفادار خواهیم بود. گاهی اوقات با فراموش کردنشان و جایگاه انسان‌ها در نزد خداوند، به خاطر کوچک شمردن طرف مقابل یا

۱. فهرست غرر، ص ۷۰۴

کوچک بودن او به قول‌ها و وعده‌هایی که داده‌ایم وفا نمی‌کنیم. مثلاً ممکن است به قول‌هایی که به برادر یا خواهر کوچک‌ترمان داده‌ایم اهمیت ندهیم.

### ۳ توجه به پیامدهای پیمان‌شکنی :

اگر وفای به عهد در انسان کم رنگ شود، ضربه شکننده‌ای بر شخصیت او وارد می‌گردد. چنین فردی در هر عرصه و صحنه‌ای که پا بگذارد، جز بی‌اعتمادی و بی‌توجهی چیز دیگری باقی نخواهد گذاشت و در همه جا انگشت نما خواهد شد. و حتی امرار معاش او تحت تأثیر قرار می‌گیرد.

طرد شدن از طرف دیگران و عدم صلاحیت برای پایداری در روابط دوستی، از دیگر زبان‌های پیمان‌شکنی است. کسی که پیمان شکن است، چگونه می‌تواند دوستی صمیمی و مورد اعتماد شناخته شود.

### نکته :

یکی از انواع پیمان‌ها، پیمان‌هایی است که با خدا می‌بندیم. شکستن پیمان با خدا آثار معنوی نیز دارد؛ به اجابت نرسیدن دعاها از آن جمله است. شاید انسان خود را بسان ماشینی فرض کند که سازنده و مالک آن باید همواره نیازهایش را برآورد و تصور کند چون آفریننده او خداوند است، پس باید همواره او را کمک کند، بدون این که عهده‌ی برگردن وی باشد؛ درحالی که چنین نیست، زیرا خداوند عهده‌هایی برگردن بنده‌اش دارد که باید عملی شوند تا خداوند نیز پیمانش را وفا کند. امام صادق (علیه السلام) در پاسخ عده‌ای که از علت عدم استجابت دعا پرسیده بودند، فرمود: به دلیل این که شما به عهده‌های خود در پیشگاه خداوند وفا نمی‌کنید، درحالی که خدای تعالی می‌فرماید: به عهد من وفا کنید تا من به عهد شما وفا کنم. به خدا قسم، اگر به عهد خدا وفا کنید، خدای متعال نیز به عهد شما وفا می‌کند.

امام حسن مجتبیٰ علیه السلام در بیان عوامل هلاکت انسان، کبر را رأس امور معرفی می‌کند:

هَلَاكُ النَّاسِ فِي ثَلَاثٍ: الْكِبْرُ وَ الْحِرْصُ وَ الْحَسَدُ، فَالْكِبْرُ هَلَاكُ الدِّينِ.

هلاکت مردم در سه چیز است: تکبر، حرص و حسد؛  
اما تکبر مایه هلاک دین اوست.<sup>۲</sup>

\*\*\*

با توجه به اثر مخرب این رذیله اخلاقی در این درس می‌خواهیم بدانیم که:

تکبر به چه معنایی است؟ چه اقسامی دارد؟ علل و نتایج آن چیست؟  
راه علاج آن کدام است؟

۱. این درس، با اندکی تغییرات از کتاب اخلاق اسلامی تألیف آقای حبیب‌الله طاهری، تألیف شده است.

۲. مواعظ العدیدیه، فصل ۱۰، ص ۱۰۰

## معنای تکبر

تکبر به این معنا است که انسان خود را بزرگ‌تر و برتر از دیگران بداند. اگر انسان خود را برتر و بزرگ‌تر از دیگران بداند، ولی تنها در نفس خود چنین بیندارد و در عمل آن را ابراز نکند، اصطلاحاً آن را «کبر» گویند و اگر آن صفت را در مقام عمل ابراز و اظهار نماید، «تکبر» خوانده می‌شود، بنابراین کبر، صفت نفسانی است و تکبر، عمل خارجی.

## اقسام تکبر

۱. **تکبر در برابر خدا** : عده‌ای هستند که در برابر خدا سر تعظیم فرود نیاورده و از عبادت و پرستش او خودداری می‌کنند. آنها خود را «رب» و صاحب مردم می‌دانند و مردم را به عبودیت و بندگی خویش می‌خوانند، همانند نمرود و فرعون و...؛ خداوند درباره این گروه می‌فرماید :

«مَنْ يَسْتَكْبِرْ عَنْ عِبَادَتِي وَ يَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيَّ جَمِيعاً»<sup>۱</sup>

۲. **تکبر در برابر انبیا** : کسانی بودند که به خدا معتقد بودند ولی در مقابل فرستادگان خدا خاضع نبودند و خود را برتر می‌دانستند و می‌گفتند : ما چگونه به شما ایمان بیاوریم درحالی که شما همانند ما بشر هستید، و یا دارای ثروت و مال نبوده و از تهیدستان هستید، و اگر ما بخواهیم از شما که همانند ما بشر هستید تبعیت کنیم، ضرر خواهیم کرد.

قرآن کریم نیز از این گروه خبر می‌دهد، چنان که از زبان فراعنه نسبت به موسی و هارون علیهم‌السلام نقل می‌کند که می‌گفتند :

«أَنْتُمْ لِبَشَرٍ مِثْلَنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ»<sup>۲</sup>

و یا آنکه سران قوم نوح علیهم‌السلام برای اینکه مردم به پیامبر خدا ایمان نیاورند، به آنها می‌گفتند :

«وَلَيْنَ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ»<sup>۳</sup>

۱. هرکس از بندگی خدا سرپیچی کند و دعوی برتری نماید، زود باشد که خدا همه را به سوی خود محشور سازد (نساء، ۱۷۲)

۲. آیا ما به دو بشری مثل خودمان ایمان بیاوریم، در صورتی که طایفه آن مردم ما را اطاعت می‌کردند (مؤمنون، ۴۷)

۳. اگر بشری مانند خود را اطاعت کنید، بسیار زیان‌کار خواهید بود (مؤمنون، ۳۴)



**۳** تکبر در برابر بندگان خدا : تکبر در مقابل بندگان خدا به این معنا است که انسان دیگران را حقیر و پست شمرده و خود را بزرگ و برتر از آنان بشمارد.

اگرچه خطر این نوع از تکبر به مقدار دو قسم اول نیست (زیرا آن دو قسم منجر به کفر می‌شدند) ولی از گناهان بزرگ است و مانع کمالات انسان خواهد بود، برای آنکه کبريایی و عظمت، تنها درخور شأن کسی است که از همه نقایص و بیچارگی‌ها دور باشد، نه کسی که سراسر وجود او را فقر و بیچارگی فرا گرفته است و به تعبیر امام علی (علیه السلام) : اولش نطفه و آخرش مردار و در وسط هم حامل کثافات است، لذا امام می‌فرماید من تعجب می‌کنم که انسان با این حالش چگونه به خود اجازه می‌دهد که تکبر کرده و بزرگ منشی اختیار کند :

عَجِبْتُ لِإِنِّ آدَمَ أَوَّلُهُ نُطْفَةٌ، آخِرُهُ جِيفَةٌ وَهُوَ قَائِمٌ بَيْنَهُمَا وَعَاءٌ لِلْغَائِطِ ثُمَّ يَتَكَبَّرُ<sup>۱</sup>.

## علل و عوامل تکبر

امور متعددی ممکن است باعث تکبر و فخرفروشی انسان گردد.<sup>۲</sup>

**۱** علم : علم و دانش بسیار که همراه با تهذیب نفس نباشد، ممکن است باعث کبر و غرور گشته و انسان خود را برتر از دیگران بداند.

**۲** عبادت : گاهی عبادتی که انسان می‌کند، سبب تکبر او می‌گردد، یعنی ممکن است انسان که خود را درحال عبادت و اطاعت دیده و دیگران را درحال معصیت، همین باعث کبر و غرور او گردد و خود را برتر بشمارد.

**۳** نسب : انسان‌ها ممکن است با نگاه به گذشته خود ببینند که اجداد آنان از نظر قدرت، ثروت، حکومت، علم، سیادت و امثال اینها برتر بوده و در عصر خود معروف بوده‌اند، ولی دیگران از چنین اجدادی محروم بوده‌اند و همین باعث تکبر آنان گردد.

قوت و شجاعت، جمال و زیبایی، مال و ثروت، سلطنت و حکومت، و فامیل و عشیره و مریدان و طرفداران بسیار، از دیگر عوامل تکبر هستند.

۱. بحارالأنوار، ج ۷۳، ص ۲۳۴

۲. بحارالأنوار، ج ۷۳، ص ۱۹۶

## نتایج و آثار تکبر

۱. انسانی که خود را برتر از دیگران می‌داند، به صورت طبیعی از تحصیل علم و دانش باز می‌ماند و همیشه در جهل خواهد بود، و از نظر زندگی دنیایی نیز چون حاضر نیست با دیگری مشورت کند، چه بسا این تکیروی در زندگی، و زیر بار حرف دیگران نرفتن، باعث زیان‌های بسیار گردد و حتی گاهی حکومت و خاندان خود را هم از دست بدهد.

۲. تکبر، باعث خواری و ذلت انسان در نظر خدا و خلق می‌شود. پیامبر خدا ﷺ فرمود:

مَنْ يَسْتَكْبِرُ يَضَعُهُ اللَّهُ<sup>۱</sup>.

کسی که تکبر بورزد، خداوند او را خوار می‌کند.

۳. امام صادق علیه السلام فرموده‌اند:

اهل کبر و غرور در قیامت به صورت مورچه در صحرای قیامت ظاهر می‌شوند که زیر دست و پای مردم قرار می‌گیرند تا هنگامی که مردم از حساب فارغ شوند<sup>۲</sup>.

۴. متکبرین اهل جهنم و عذاب‌اند و خدا آنان را با صورت به جهنم می‌اندازد. چنان‌که امام صادق علیه السلام فرمود:

الْكِبْرُ رِداءُ اللَّهِ فَمَنْ نازَعَ اللَّهَ شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ أَكَبَّهُ اللَّهُ فِي النَّارِ<sup>۳</sup>.

کبربایی و بزرگ‌منشی، پوشش حضرت حق است، پس هر کس بر سر چیزی از آن با خدا کشمکش کند خداوند او را با صورت به آتش می‌اندازد.

## راه‌های علاج تکبر

علمای علم اخلاق، راه‌هایی را برای علاج این مرض روحی بیان کرده‌اند:

۱. انسان درباره خود بیندیشد و ببیند که از کجا آمده و سرانجام کارش به کجا منتهی می‌شود. ابتدای کارش نطفه‌ای گندیده بود و منتهای امرش نیز پس از خروج روح از جسد، مرداری بدبو و متعفن است که اگر با سرعت در زیر خاک دفن نشود، پس از چندی آن‌چنان

۱. بحارالأنوار، ج ۷۳، ص ۲۳۱

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۱

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۹

می‌گندد که حتی فرزندان او رغبت به دفن او نمی‌کنند و درحال حیات و زندگی دنیا نیز حامل کثافات بسیاری است که اگر از او دفع نشود مایهٔ هلاکت اوست و وقتی هم دفع شود باعث نجاست او می‌شود و باید خود را به وسیلهٔ آب تطهیر نماید تا پاک گردد.

**۲** در این نکته اندیشه کند که در تمام شئون زندگی، محتاج به امداد الهی است که اگر لحظه‌ای از طرف حضرت حق مدد نرسد و فیض الهی قطع شود، هلاک خواهد شد. و از طرف دیگر به عظمت و قدرت خداوند نظری افکنده و به عجز خود هم در همهٔ زمینه‌ها بیاندیشد؛ آن‌گاه می‌فهمد که بزرگی و بزرگ‌منشی تنها از آن خدای بزرگ است نه او، که در تمام امور سرتاپای وجودش را ضعف و ناتوانی فرا گرفته است.

**۳** سومین راه علاج این مرض این است که انسان به دنبال علل و عوامل این صفت برود و ببیند چه چیز او را وادار به تکبر نموده است :

انسان اگر از کثرت عبادتش تکبر پیدا کرده است، به خود بگوید : تو هرچه که عبادت کنی به پایهٔ شیطان نمی‌رسی، زیرا او به تعبیر امام علی علیه السلام شش هزار سال خدا را عبادت کرد ولی به خاطر یک تکبر و غرور و حالت خودخواهی، همهٔ آن عبادات را یک‌جا باطل کرد و مورد لعن حضرت حق قرار گرفت. پس انسان هرچند هم که عبادتش بسیار باشد، نباید مغرور گشته و خیال کند که به کمال نهایی خویش راه یافته است، بلکه باید بداند که انسان تا زنده است هدف تیر شیطان و نفس اماره است و در هر حال باید خود را ضعیف و محتاج به مدد و کمک حضرت حق ببیند.

و اگر به خاطر مالی که دارد و یا قدرت و سلطه‌ای که بر دیگران دارد، این حالت برای او پیدا شده است، به فکر ثروتمندان و قدرتمندان گذشته بیفتد که چه بسا افرادی که به مراتب قدرت و ثروتشان بیش از او بود، خداوند آنان را هلاک کرد و اثری از آنان در عالم باقی نمانده است، چنان‌که قرآن کریم هم همین نصیحت را به قارون کرد که آن قدر به خود نبال، و در برابر پیغمبر خدا (موسی علیه السلام) مخالفت مکن، به قدرت و ثروت مغرور مباش، که دیگران قبل از تو بودند و هلاک شدند و اثری از آنان نیست درحالی که قدرت و ثروتشان بیش از تو بود :

«أَوْ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا  
وَ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ»<sup>۱</sup>

و اگر حالت تکبر به خاطر علمی که دارد برای او پیدا شده است، اولاً به خود بگوید که انسان با یک ضربه مغزی که در حادثه رانندگی برای او پیش می‌آید، ممکن است که همه علوم خود را یک‌جا فراموش کند و دیگر از علم و دانش در او خبری نباشد.

ثانیاً، علمی که در او عمل نبوده و همراه با تهذیب و تزکیه نفس نباشد، آن علم برای صاحبش وبال است نه کمال، تا مایه غرور و خودخواهی گردد. لذا قرآن می‌فرماید :

«مَثَلُ الَّذِينَ خُمِلُوا الثَّورَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَاراً»<sup>۱</sup>

یعنی کسی که سینه خود را انبان علم قرار داده و به هر طرف می‌رود، علم بسیاری را حمل می‌کند، ولی آن علم همراه با ایمان و تهذیب نفس نبوده و از عمل خبری نیست. این انسان، همانند الاغی است که کتب علمی بسیاری را بر آن بار کرده و از جایی به جایی منتقل می‌کند ولی از آن کتب سودی نبرده است و طرفی نمی‌بندد.

و اگر تکبر او به خاطر آن است که از نژاد خاصی است و یا از خاندان صاحب قدرت، ثروت و یا علم است، باید بداند که روزی فرا می‌رسد همه این عناوین بی‌اثر می‌گردد و هر که را با نام او صدا می‌زنند و به پای میز محاکمه می‌کشند نه آنکه بگویند ای پسر فلان و یا بگویند ای نوه و ذریه فلان بیا! لذا وقتی امام علی بن الحسین علیه السلام برای عاقبت خود و ترس از خدا گریه می‌کرد، شخصی گفت : شما دیگر چرا این قدر آه و ناله می‌کنید؟ شما که از اولاد پیغمبرید دیگر چرا غصه دارید؟ امام در جواب او فرمود : مگر نخوانده‌ای آیه شریفه :

«فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ»<sup>۲</sup>

و یا آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به خویشاوندان خود از فرزندان عبدالمطلب می‌فرمود : با اعمالتان به سوی من بیایید نه با حسب و نسبتان، آنگاه که در صور دمیده شود (دیگر) هیچ نسبتی بینشان نخواهد بود.

۱. سورة جمعه، ۵

۲. سورة نورالتقلین، ج ۳، ص ۵۶۳ و ۵۶۴

